

Reconsidering of "Iranian Morals" Concerning "Development and Backwardness"

Seyed Abbas Hoseini
Davarani  *

PhD Candidate of Political Sociology, Razi
University, Kermanshah, Iran

Abstract

Iranian sentiments and the development and backwardness are the focus of the upcoming article. According to the general belief and what is generally believed and shown, especially in scientific products, the Iranian sentiments as an independent variable has negative characteristics that are always a roadblock in the path of various types of development, and this has gone so far that it is recognized as an assumption. This is the fact that many assumption breaking elements can be presented. On this basis, the basic question of this research is that what the position between "Iranian sentiments" in the issue of "Development" is? To answer this question; we used a three-level model. The first level deals with the effects of sentiments on development. The second level uses 10 assumption-breaking items to pose question about Iranian sentiments as an independent variable, and the third level advances institutionalism as a level of integration, where Iranian sentiments are classified into the dependent variable of development. In the end, this article concludes that Iranian sentiments do not have an essential influence on the process of development, but there is a kind of connection between them that is influenced by the institutions, and this connection changes with the institutional changes.


Keywords: Development, Backwardness, Political Development, Iranian Sentiments, Institutionalism.

* Corresponding Author: abbasdavarani@ut.ac.ir

How to Cite: Hoseini Davarani. S. A. (2022). Reconsidering of "Iranian Morals" Concerning "Development and Backwardness"; *Quarterly Journal of Social sciences*, 29(96), 203-242.



بازشناسی «خلفیات ایرانی» در میدان «توسعه و عقب‌ماندگی»

سیدعباس حسینی داورانی *  دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

چکیده

«خلفیات ایرانی» و «توسعه و عقب‌ماندگی» کانون توجه نوشتار پیش رو است. باور عمومی و آنچه عمدتاً در فرآورده‌های علمی نشان داده شده، خلفیات ایرانی به‌عنوان متغیری مستقل، دارای ویژگی‌هایی منفی است که همواره راه‌بندی در مسیر گونه‌های توسعه در ایران بوده و عاملیت عقب‌ماندگی را بر عهده داشته. این تا آن اندازه پیش رفته که در مقام یک «انگارباور» شناخته می‌شود، اما در مقابل گویه‌های «باورانکار» چندی را می‌توان پیش کشید و آن انگار را رد نمود. بر این اساس، مسئله این جستار آن است که پیوند میان «خلفیات ایرانی» و «توسعه و عقب‌ماندگی» چیست که برای بازشناسی آن، از الگویی سه سطحی بهره برده‌ایم. سطح نخست به کارسازی منفی خلفیات بر توسعه می‌پردازد، سطح دوم با ارائه ۱۰ گویه، خلفیات ایرانی را در جایگاه متغیر مستقل زیر سؤال می‌برد و در سطح سوم، نهادگرایی را به‌عنوان پایه پیونده‌دهنده پیش می‌کشد و خلفیات ایرانی را در جایگاه متغیری وابسته قرار می‌دهد. این نوشتار در نهایت به این خواهد رسید که خلفیات ایرانی، تأثیر ذات انگارانه‌ای بر فرایند توسعه و عقب‌ماندگی ندارد، اما نشان نوعی پیوستگی متأثر از نهادها برقرار است که با دگرش‌های نهادی، آن پیوند نیز دیگرگون می‌شود.

کلیدواژه‌ها: توسعه، عقب‌ماندگی، توسعه سیاسی، خلفیات ایرانیان، نهادگرایی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح مسئله

«ایرانی در حال حاضر منشأ هر نوع جور و شقاوت و زبونی و بیدادگری و مایه ننگی است که طبیعت بشری را آلوده ساخته و در هیچ دوره و در میان هیچ ملتی مانند آن دیده نشده است» (Watson, 1978:13).

تاریخ مکتوب سیاسی و اجتماعی ما ایرانیان- از پیش تا اکنون- مشحون از خوی و منش‌های مضموم پارسیان است. از قلم فرسایی یونانیان و رومیان تا سیاه‌های تازیان و ترکان و تاتاران. از گزارش‌های مزورانه غربیان تا دلگویه‌ها و تحلیل‌های هم‌وطنان. از نظم و نثرهای ادیبانه تا پیمایش‌های دانشگاهی و بازنمایی‌های روزنامه نگارانه که جملگی در میدان خصائل ایرانی جماعت پوییده و جهدی بر معرفت فرهنگی و اخلاقی آنان داشته تا پایه‌ای را پی‌ریزند برای ریشه‌یابی اینکه که چرا ما این گونه‌ایم و آن گونه که باید نیستیم. معمولاً در این فقره بسیاری، آن‌چنان پیش‌رفته‌اند و تحلیل‌ها نوشته‌اند که گویی علت‌العلل تامه تمام درد ایرانی در اقسام مختلفه در یک کلمه گنجانده شده و آن «خلفیات» است. توجه به «خلفیات ایرانیان» و فهرستی بلندبالا از دروغ‌گویی، دزدی، چاپلوسی، پنهان‌کاری، دورویی، فرصت‌طلبی، زد و بند، رشوه و عاملیت آن‌ها در عقب‌ماندگی ایرانیان، اگرچه تاریخ‌درازی دارد، اما ساخت پارادایمیک آن، مرهون کار نویسندگان و سیاحان غیر ایرانی است که در سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌های خود بی‌اندازه به آن تکیه کرده و اندک‌اندک پای آن به قلم نویسندگان ایرانی نیز باز شد، «خودشکن آینه شکستن خطاست» تضمین کار گشت و تکاپویی که با مجله «مسائل ایران» در دهه ۴۰ خورشیدی به پیشگامی جمال‌زاده (۱۹۶۶) آغاز شد، در انبوه سیاه‌ها تا به امروز ادامه یافت و مبنای عمده آن‌ها یک نشانی نادرست بود: «ریشه توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی ایرانیان، خلفیات آن‌هاست». در کنار این نوشته‌های به‌ظاهر روشنفکرانه و علمی، انبوهی از دیدگاه‌های عمومی و «تا کسی گویی»‌هایی نیز وجود دارد که با تمسک به آن چارچوب، احوال‌کنونی ایران را در مدار نقد قرار داده و لاینحل بودن آن را به اثبات می‌رسانند.

از ابتدای نهضت بیداری ایرانیان در عصر قاجار که منورالفکرها در برابر جذبه غرب، خود را عقب مانده دیدند، جدوجهدهای نظری برای پیمودن راه عبور از آنچه که ایرانیان را دربند کرده، آغاز شد؛ اما این آغاز و ادامه آن عمدتاً برمدار ظاهراندیشی با رویکرد گزینشی جلوه کرد. تلاش‌ها و فرآورده‌های فکری این چنینی، موجبات آگاهی از عقب ماندگی را بیش از پیش فراهم کرد و در سطح عموم نیز فراگیر شد. یکی از نمودهای همین ظاهر اندیشی، تلقی ذات انگارانه از خلیقات ایرانیان بود که مبنایی برای پاسخ‌یابی سریع در جهت فهم ریشه عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی فراهم کرد که تا به امروز تداوم یافته است؛ اما اینکه آیا به‌راستی خلیقات ایرانی راه‌بندی بر مسیر توسعه است و تا چه اندازه راستگویانه به نظر می‌رسد، نخستین دغدغه نگارنده بود. تاریخ چند هزار ساله ایلات، تاریخ بلند استبداد، تفکر سنتی، اعتقادات مذهبی، نیستی ترتیبات نهادی غربی، فقدان هویت ملی، کشمکش نخبگان، شیوه تولید، بی‌آبی، جنگ‌ها، ساخت قدرت و امثالهم عموماً دلایلی است که آن را منبع مهم خلیقات منفی ایرانیان دانسته‌اند که با تداوم در بستر زمان مانعی فرهنگی برای توسعه فراهم کرده است. مثلاً ایرانی نمی‌تواند مشارکت سیاسی و اجتماعی درستی داشته باشد، زیرا عنصر بی‌اعتمادی، بدبینی و تک‌روی در روحیه و خلیقات او ریشه دوانیده است. از این رو نخستین فرضیه ما تأثیر مستقیم خلیقات بر روند توسعه است. در تأیید این فرض نیز مقال‌ها و پژوهشی انبوهی نگاشته شده که سنجه‌های وابسته پرشماری را در ارتباط با سنجه نا وابسته «خلیقات» تحلیل کرده و برآیند آن فرآورده‌های علمی که هر کدام با روش‌های مختلفی به آن دست یازیده، بازگشت به این گزاره بوده که «خلیقات ایرانی» راه‌بند توسعه است و این «خلیقات» ما را در جایگاه کنونی قرار داده که برای پوییدن در گذرگاه پیشرفت، دگرش خلیقات بایسته است که از پایه یا شدنی نیست و یا دراز ناک است.

اما روند مطالعات اکتشافی این پژوهش، ما را با تردیدهایی روبرو ساخت، یعنی به همان اندازه که می‌توان بر آن مدعا ابرام داشت، گزاره‌های نقض منطقی و تاریخی پرشماری را می‌توان در رد آن پیش کشید. از این رو مقاله دومین فرضیه خود را نشان

می‌دهد که خلقیات تأثیر مستقیمی بر روندهای توسعه ندارد؛ اما در ادامه به این مسئله رهنمون شدیم که چگونه می‌توان این نقیضه را پاسخ داد. درحالی‌که نه می‌توان وجود خلقیات منفی را انکار کرد و نه می‌توان گزاره‌های نقض اثرگذاری آن را نادیده گرفت. به این ترتیب نوشتار پیش‌رو تلاش دارد تا «خلفیات ایرانی» را در میدان «توسعه و عقب‌ماندگی» با طرح این پرسش که چه پیوندی میان آن‌ها برقرار است، بازشناسی کند. بهره‌گیری نظری پاسخ ما «از زاویه‌ای دگر دیدن» است که با «انگارباوری»^۱ و تأیید خلقیات در مقام متغیر مستقل آغاز می‌شود و پس از «باورانکاری»^۲ و ارائه گویه‌های نقض‌کننده، به «نهادگرایی»^۳ به‌عنوان پاسخ‌دهنده به تناقض پیش‌گفته می‌رسد. فرضیه‌نهایی این نوشتار آن است که خلقیات ایرانی تأثیر ذات‌انگارانه‌ای بر فرایند توسعه ندارد، اما میانشان نوعی پیوستگی متأثر از نهادهاست که با دگرش‌های نهادی، آن پیوند نیز دیگرگونه می‌شود.

پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش در موضوع خلقیات ایرانیان به آن اندازه بالاست که بیان و تشریحشان خود نیازمند اثری جداگانه است. این منابع را به‌طور کلی می‌توان در بیش از ۱۰ دسته همچون تک‌نگاری، ریشه‌شناسی، آسیب‌شناسی، مسئله‌شناسی، تاریخ‌شناسی و موارد دیگر تقسیم نمود که هر دسته از نگاهی خاص به این مسئله ورود کرده‌است و همه این‌ها جدای از سفرنامه‌ها و خاطرات غیر ایرانیان است که بیش از یک‌صد مورد آن به فارسی ترجمه شده‌است؛ اما جدای از این حجم کلی تحقیقات، پیشینه پژوهش این جستار شامل دودسته منابع می‌شود. دسته نخست، مرتبط با سطح دوم الگوی مقاله یعنی باورانکاری است. سید مرتضی مردیها (۲۰۱۹) در مقاله «ژانر خلقیات: نگاهی تحلیلی» به‌طور کلی به نقد منطقی و تحلیلی گزاره‌های مطروحه در آثار نگاشته شده به‌ویژه سفرنامه‌ها و درنهایت نفی

-
1. Assumption
 2. Assumption Breaking
 3. Institutionalism

ذات‌گرایی خلیات منفی ایرانیان می‌پردازد که جز اندک آثار نوشته‌شده با این رویکرد است. محسن خلیلی (۲۰۰۶) نیز در مقاله «نقدی از دیگر- ایران‌شناسی انگلیسی‌ها» همین رویکرد را در پرتو شرق‌شناسی ادوارد سعید به کار بسته است. مرتضی فرهادی (۲۰۱۴) در مقاله و کتاب دوجلدی «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟» باورانکاری را در نقد رویکردهای شرق‌شناسی و نوسازی نسبت به توسعه جوامع سنتی و جهان سوم به کار گرفته است و گزاره‌های متعددی را در رد مفروضات نوسازی و دیدگاه غالب غربیان مطرح کرده است. محمدفاضلی (۲۰۲۱: ۸۷-۱۰۷) نیز با نقد تفکر ذات‌گرایی خلیات ایرانیان، آثار نگاشته در این حوزه را تلاشی در جهت مفصل‌بندی «گفتمان خودزنی» دانسته و نقصان‌های عمیق این رویکرد را با نقد کتاب «فرهنگ سیاسی ایران» نوشته محمود سریع‌القلم نشان می‌دهد. همچنین نامدار و نظری مقدم (۲۰۹۹)، عنبری (۲۰۱۵) و نظری مقدم و موسوی (۲۰۱۹) انکارباوری درزمینه آثار استبداد در جامعه ایرانی را مورد توجه قرار داده‌اند.

پیشینه تحقیق در عرصه نهاد‌گرایی و خلیات ایرانی نیز آن‌چنان از حیث شماره افزون نیست. یکی از معروف‌ترین آن‌ها کتاب «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت» کاظم علمداری (۲۰۰۰) است. نقطه قوت این کتاب آن است که برخلاف بسیاری از آثار، نگاهی مطلق و ذات‌گرا به پدیده‌های توسعه، عقب‌ماندگی و خلیات ندارد؛ اما مرتبط‌ترین اثر نگاشته شده با مقاله پیش‌رو، پژوهش مقصود فراست‌خواه (۲۰۲۱) و کتاب «ما ایرانیان» است که در کنار سایر رویکردها و نظریات از رویکرد نو نهاد‌گرایی برای تشریح الگوی تحلیلی برساخته خود استفاده کرده است. وجه نوآورانه این مقاله در مقایسه با سایر پیشینه‌ها آن است که انکارباوری و باورانکاری را در تحلیل خلیات ایرانیان، هم‌زمان هم می‌پذیرد و هم رد می‌کند و برای حل این تناقض از رویکرد نهاد‌گرایی بهره می‌برد. درواقع الگوی برساخته این مقاله وجه متمایز آن با سایر آثار تحلیلی در این حوزه است.

چارچوب نظری

این نوشتار در تبیین چستی پیوند میان خلقیات و توسعه، الگویی سه سطحی مبتنی بر «انگار باوری»، «باور انکاری» و «نهادگرایی» را پیشنهاد داده است. کاربست رویکرد انگارباوری یا مفروض‌بودگی در بخش نخست است. بر مبنای نظریه «سلسله‌مراتب مفروضات»^۱ گاندل (۱۹۹۳)، وضعیت‌های شناختی و حالت‌های توجه در ذهن مخاطب، از سوی گوینده معین می‌شود و یا شرایط لازم برای استفاده در هر گفتمانی را فراهم می‌کند (Hedberg, 2013:2). با الهام از نظریه گاندل می‌توان به این گزاره دست‌یافت که «انگارباوری» چیزی است که صواب بودن آن را بدون هیچ آزمایش و امعانی باور داریم، یا چیزی که بر اساس تجربیات قبلی و تلقین‌های دیگری، آن قطعی دانسته می‌شود. پس در این بخش بر آن نیستم تا بر مبنای یک نظریه، به تحلیل داده‌ها پردازم. بلکه می‌خواهم ملهم از وضعیت شناختی گاندل به بیان برخی دیدگاه‌هایی پردازم که در پاسخ به رابطه میان خلقیات و توسعه، باور دارند که خلقیات ایرانیان، عامل عقب‌ماندگی و بی‌قوتی توسعه از گذشته تا به امروز بوده است. در این بخش و در این رویکرد، خلقیات ایرانی در جایگاه متغیر مستقل است و از میان انبوه پدیده‌ها به زیست ایلپاتی و روحیه استبدادی به‌عنوان نزدیک‌ترین مفاهیم به توسعه پرداخته می‌شود.

باورانکاری یا مفروض‌شکنی رویکردی است که در بخش دوم به کار گرفته شده و نقطه مقابل انگارباوری است. این را می‌توان یکی از رویکردها و روش‌های جدید و شاید خیلی جدید در مطالعات اجتماعی و سیاسی دانست. نوآوری، متفاوت دیدن، شوریدن، قانع نشدن، تردید روا داشتن مفاهیمی است که مختصات مفهومی باورانکاری را آشکار می‌کند. این روش اگرچه همواره بوده اما احتمالاً طرح تئوریک آن نخستین بار در حوزه‌هایی از قبیل بازاریابی، کارآفرینی، روانشناسی انگیزشی و کارگاه‌های خلاقیت مورد توجه قرار گرفته اما کاربست آن در مطالعات اجتماعی و سیاسی نیز بسیار راهگشاست.

کانون توجه این رویکرد، اگرچه به زایش فرآورده فکری جدید توجه دارد، اما انکارباوری اشاره به آن فرآورده ندارد، بلکه زمینه‌ای است که آن نوآوری را فراهم کرده است، آن زمینه نیز چیزی جز شکستن چارچوب‌ها، تعریف‌ها، حالات و انگاره‌های قطعی و تلقینی نیست. پس انکارباوری نه در پی در انداختن بلکه در پی بر انداختن است. بر این اساس دستور بخش دوم آن است که با این نگرش و بار د رویکرد نخست، به پرسش مقاله این‌گونه پاسخ دهد که پیوند میان خلیات و توسعه، پیوندی مستقیم، یک‌سویه و جبری نیست. در این بخش با ارائه ۱۰ گویه، تمامی آن باورها و مفروضاتی که در ارتباط با خلیات ایرانی گفته‌شده را رد خواهم کرد و متغیر مستقل بودن خلیات را زیر سؤال می‌برم.

اما تمرکز بخش سوم مقاله نهادگرایی است که در جایگاه سطح تلفیق، قرار می‌گیرد تا با پیوند آن دو شق به پرسش مقاله پاسخ دهد. نهادگرایی ظرفیت مفهومی و تئوریک قابل توجهی برای واری پیوستار میان «خلیات» و «توسعه» است. بر اساس این سطح، نه می‌توان چشم بر وجود خلیات و کارسازی‌های منفی آن بست و نه می‌توان آن را عاملی غایی، ذاتی و غیر قابل تغییر دانست؛ زیرا الگوهای رفتاری و اخلاق اجتماعی متأثر از اقتضای ترتیبات نهادی است و این نهادها هستند که شهروندان یک جامعه را وادار می‌کند تا تصمیمی بگیرند و یا رفتاری را از خود نشان دهند که با تغییرات نهادی آن رفتار و خلیات نیز تغییر خواهد کرد. بر این اساس، در رابطه میان خلیات و توسعه، خلیات نه متغیری مستقل بلکه متغیری وابسته است. از میان رویکردهای مختلف نهادگرایی، تأکید این پژوهش بر رویکرد «نو نهادگرایی» و آراء داگلاس نورث است.

به‌زعم نورث (19-20: 1999) «نهادها قوانین بازی در جامعه و کلید فهم تغییر و تحول‌اند که ساختارهایی برای زندگی روزمره ایجاد و حاد و مرز انتخاب‌های افراد را تعیین می‌کند». نهادها، هم شامل قوانین و قواعد رسمی است و هم قواعد غیررسمی چون آداب و رسوم و فرهنگ «که به‌مثابه قواعد بازی یک مسابقه عمل می‌کنند» (Ibid: 21). سازمان‌ها، مجری نهادها و مهم‌ترین عاملیت تغییر آن هستند. بر اساس رویکرد نهادی،

توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، عقب‌ماندگی، فقر، ثروت، وجوه منفی و وجوه مثبت خلقیات یک جامعه، جملگی به واسطه نهادها و سازمان‌های آن جامعه است که با شکل‌گیری و تداوم، نتایجی اساسی را به بار می‌آورد؛ اما این نهادها و سازمان‌ها، ذاتی و لایتغیر نیستند و تکیه اصلی داگلاس نورث نیز همین مسئله و نشان دادن مسیر تغییر در ترتیبات نهادی و سازمانی است.

نو نهادگرایی برخوردار از سه مفهوم اساسی «وابستگی به مسیر»، «لحظه سازنده» و «منطق اقتضا» است. مفهوم نخست فرض را بر این می‌گذرد که «باورهای مردم، روحیات و خلقیات آن‌ها، در سرگذشت نهادهای یک جامعه و رویدادها آن ریشه دارد» (Farasatkah, 2021: 63). مفهوم دوم بر آن است که «کشورها در موقعیت تحول قرار می‌گیرند که پیامدهای مشخصی را به وجود می‌آورد» (Mahoney, 2001, 7)؛ عجم اغلو و رایسون (۲۰۱۴) از این تحت عنوان لحظه سرنوشت‌ساز یاد کرده است؛ و مفهوم سوم اعلام می‌کند که «رفتار عاملان را، محیط نهادی اقتضا می‌کند» (Farasatkah, 2021: 73). به این معنا که محیط نهادی و سازوکارهای آن، افراد را وادار می‌کند تا تصمیمی بگیرند. میدان‌ها، نهادها و منطق آن‌هاست که رفتارهای افراد را پی‌ریزی می‌کند و فرد ممکن است رفتاری را انجام دهد که لزوماً به آن باور نداشته باشد؛ اما با تداوم، آن رفتار با نوعی نهادینگی روبرو می‌شود که در همه زندگی فرد و جامعه اثر می‌گذارد. بر مبنای این رویکرد پاسخ پرسش این مقاله این خواهد بود که پیوند مستقیمی میان خلقیات ایرانی و توسعه وجود ندارد، اما میان‌شان نوعی پیوستگی متأثر از نهادهاست که با دگرش‌های نهادی، آن پیوند نیز دیگرگونه می‌شود.

روش تحقیق

این نوشتار بر پایه روش اسنادی نگاشته شده است. در این روش، داده‌های خود را درباره دیدگاه‌ها و رویکردهای مرتبط با خلقیات و توسعه، وقایع، پدیده‌ها و ترتیبات نهادی، از بین منابع و اسناد جمع‌آوری کردم. از آنجاکه این روش مستلزم جستجوی توصیفی و تفسیری است، در آن به دنبال تبیین نیات ذهنی و دریافت انگیزه‌های نهفته در پس

تحلیل‌ها، تلقیات، گزاره‌ها، رفتارها و ترتیبات نبودم بلکه بافهم نسبی منظور آن‌ها، آن‌را پذیرفته و مورد استناد قرار داده‌ام. این روش این امکان را فراهم کرد که از سطح توصیف فراتر رفته و به تفسیر و تحلیل و تفسیر پدیده روی آوریم.

تعریف مفاهیم

منظور از خلقیات آن بخشی از رفتارهای تثبیت‌شده در جامعه است که در طول تاریخ تکرار و نهادینه‌شده است (Op: Javadi Yeganeh, 2015:264-265)؛ و مراد از توسعه در این نوشتار هرگونه پیشرفت، تغییر وضعیت و بهبود زندگی در میدان‌های مختلف و بازسازی جامعه بر اساس اندیشه‌ها و افق‌های تازه است. عقب‌ماندگی نیز به معنای درجا زدگی و تکرار رویه‌هایی است که اجازه تحول و زندگی بهتر را نمی‌دهد. در واقع توسعه و عقب‌ماندگی در این نوشتار عمدتاً بر مبنای معنای لغوی و عرفی آن به کاربرده می‌شود و نه الزاماً آنچه در گفتمان نوسازی مدنظر است.

۱. پیوند انگارباورانه خلقیات و توسعه

کانون این رویکرد، نقش بی‌بدیل فرهنگ در حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه است که خود در روندی تاریخی تولید، بازتولید و مستحکم شده و الگوهای مختلف فکری، اخلاقی، رفتاری، ارزشی و هنجاری را پایه‌ریزی کرده است. هر نظام سیاسی و اجتماعی در چیرگی فرهنگی است که راهنما و صورتگر گزینش‌های مردم در زندگی روزمره است که شاکله فرهنگ سیاسی شهروندان و نخبگان را می‌آفریند و نمای عینی آن را در خلقیات به نمایش می‌گذارد. پس خلقیات، فرهنگ سیاسی و فرهنگ عمومی نظریه‌ای کلان و عمومی را برای تبیین گونه‌های توسعه فراهم می‌کند که اتفاق نظر بالایی نیز به همراه دارد. بر اساس این پارادایم، «فرهنگ سیاسی یک جامعه مجموعه‌ای از آموزه‌ها، نمادها و ارزش‌هایی است که بستر و جهت‌گیری کنش سیاسی را مشخص می‌کند» (Pey & Verba: 1965, 513) و این نگرش‌ها و باورها به‌ویژه «در ارتباط با نخبگان سیاسی بر ساختار و نحوه اعمال قدرت سیاسی تأثیری تعیین‌کننده می‌گذارد» (Bashiriyeh, 2003: 29)

سویه نگرش این پارادایم در تحلیل فرهنگ سیاسی و خلفیات ایرانی، ویژگی‌های منفی آن بوده که بر همین مبنا، متغیرهای وابسته مورد بررسی قرار گرفته‌اند. خلفیات منفی مؤثر در توسعه را می‌توان شامل درون‌گرایی، تملق، خودمداری، اقتدارطلبی، خویشاوند گرایی، بی‌اعتمادی، بدگمانی، دیگر ناپذیری، تعصب گروهی، عدم سازش، مشارکت ستیزی، احساس عدم امنیت، سوءاستفاده، تابعیت و آمریت دانست که اهل فن آن‌ها را متأثر از طیف گسترده‌ای از دلایل از جمله تاریخ، جغرافیا، پدرسالاری، زیست ایلپاتی، روحیه استبدادی، کشمکش نخبگان، شیوه تولید، جنگ‌ها، ساخت قدرت، چند فرهنگی و چندپارگی دانسته‌اند. برای بررسی انگارباوری خلفیات در امر توسعه، از میان عوامل مختلف، دو متغیر «زیست ایلپاتی» و «روحیه استبدادی» را گزینه می‌کنیم که هر دو این‌ها، هم بر خلفیات اثرگذارند و هم از گویه‌های سازنده تحلیل توسعه در ایران به شمار می‌روند.

۱-۱. زیست ایلپاتی

سریع‌القلم (۲۰۰۷) در تبیین فرهنگ سیاسی ایرانیان در چارچوب «نگاه درونی»، بافت عشیره‌ای را یک عنصر اثرگذار بر فرهنگ و توسعه معرفی کرده و شناخت حوزه سیاست، دولت و فرهنگ را، در شناخت به قدرت رسیدن ایلات می‌داند. این فرهنگ عشیره‌ای و کارسازی آن در سویگان گونه‌گون جامعه ایرانی، شاید بیش از هر چیز در سیاست خود را نشان دهد، زیرا بر مبنای تحلیل سریع‌القلم، فرهنگ عشیره‌ای و زیست ایلپاتی با تاریخ سیاسی ایران گره‌خورده است. «تاریخ سیاسی ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. ظرفیت عشایر موجب شده که نه تنها قدرت محلی در اختیار آن‌ها باشد، بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده‌ای داشته باشند» (Ibid: 55). «اساس قدرت حکومت‌های ایرانی همبستگی‌های قبیله‌ای بوده و پیدایش قدرت مرکزی اغلب به معنی تسلط یافتن یک ایل و عشیره قلمداد می‌شد» (Bashiriyeh, 2003: 46).

بر اساس این تحلیل، ویژگی‌های زیست عشایری چون «خویشاوند گرایی، روحیه جنگاوری، ستیزه‌جویی، بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت»

(Sariolghalam, 2007: 57) سازنده ابعاد مهمی از «خلفیات ایرانی» است. بی‌اعتمادی میان افراد، بی‌اعتمادی به نهادها، بی‌اعتمادی به حکومت، انتصابات فامیلی، فقدان استقلال فردی، ضعف جامعه مدنی، تطمیع و سرکوب از این‌گونه خلفیاتند که جملگی در روند توسعه نقشی مخرب ایفا خواهند کرد. این روحیه از آنجا ریشه می‌گیرد که «ایل مجبور است تا برای امنیت خود، سازمان‌دهی مبتنی بر نسب انجام دهد. در این بافت، تعصب به کار و حرفه نیست بلکه تعصب به نسب، خانواده و عشیره است... مبنای قضاوت، استدلال و منافع کل سرزمین نیست بلکه نوع برخورد بر مبنای خویشاوندی تعیین می‌شود. فرد همان ایل است و خانواده مساوی با ایل» (Ibid: 58).

مشارکت و رقابت سیاسی نیز از این وضعیت تأثیر می‌پذیرد. در این وضعیت مشارکت سیاسی نه بر اساس منافع ملی و عمومی بلکه بازتاب تعصبات قومی، قبیله‌ای، ایدئولوژیک و مذهبی است که با مشارکت دموکراتیک فاصله دارد. «بر اساس روحیه خویشاوندگرایی شرکت در انتخابات نه با تکیه بر آگاهی افراد، بلکه بر اساس روابط عاطفی است که افراد با توجه به ارزش‌های سنتی خویش به انتخاب نماینده دست می‌یازند و نماینده نیز در یک خاص‌گرایی ویژه منابع مادی و خدماتی را به سمت آن‌ها سوق می‌دهد» (Chalabi, 1996: 274-275). از این رو «تکیه بر هویت جمعی به منظور نیل به منافع عمومی و شخصی در کشور، به‌ویژه طایفه‌گرایی و تعصب که بازمانده از نظام ایلیاتی در مناسبات سیاسی کشور است، جزئی از خرده‌فرهنگ‌گرایی در روند مشارکت سیاسی جامعه است» (Shamsoddini, 2011: 19). رقابت سیاسی را نیز همین طایفه‌گرایی می‌تواند تأیید کند. طبق منطق مذکور، تصویری که از رقیب وجود دارد، به‌سان دشمن است که باید او را از میدان خارج کرد از این رو فضا برای جلب همکاری و سازش و مشارکت و رقابت سازنده به حداقل می‌رسد.

خلفیات برآمده از فرهنگ عشیره‌ای به‌خصوص خویشاوندگرایی، مبتنی بر دوگانه خودی-دیگری است که نهادینگی هزاران ساله آن، این را در ذهن ایرانیان صورت‌بندی کرده است. معمولاً سیاستمداران و مدیران، دایره‌ای از خودی و دیگری را متصور هستند.

این اندیشه که هر کس در قبیله، خانواده، شهر و جناح من است همگام و همراه ماست و هر کس خارج از آن باشد «دیگری» و علیه ماست؛ مبنایی برای تصمیم‌گیری و گزینش مدیران و کارگزاران می‌شود. تکرار این روند که با رفتار دموکراتیک در تضاد است موجب ضعف و توسعه‌نیافتگی می‌شود. این وضعیت یکی از نمونه‌های خلقیات ویژگی‌های جامعه ایرانی است که کاتوزیان (2012: 22) آن را «جدایی شدید از بیگانگان و دل‌بستگی شدید به خویشان» معرفی می‌کند و همین نیز باعث کاهش انسجام اجتماعی و مشارکت حزبی شده است. احساس عدم امنیت، سازش‌ناپذیری، شخص‌گرایی، دل‌بستگی نامتعارف و سوءظن، از دیگر خلقیاتی است که به‌زعم کاتوزیان، این وضعیت را به وجود می‌آورد. این خلقیات راه‌بندی بر مشارکت و رقابت سیاسی است. گروه‌های کوچک که از قدرت کمتری برخوردارند انگیزه‌ای برای رقابت و تمایلی برای مشارکت ندارند؛ و شهروندان نیز در این میانه به‌واسطه همان خلقیات یا وارد مشارکت نمی‌شوند و یا مشارکتی انقیادی را رقم می‌زنند.

اینجاست که می‌توان از «اندک‌سالاری» در سپهر سیاسی ایران‌زمین یاد کرد که در سویگان گوناگون اثرات زیانباری را بر جای گذاشته و در ریخت حکومتی نیز کارساز بوده است. نهاد عشیره حامل نوعی اندک‌سالاری است که در آن، آنچه اهمیت دارد خویشاوند‌گرایی و حلقه نزدیکان است. این روحیه نهادینه‌شده باعث می‌شود تا تعهد و مسئولیت کارگزاران حکومتی، نه نسبت به عموم مردم و منافع ملی و سرزمینی بلکه تعهد به وابستگان، سرسپردگان، هم‌فکران و هم‌مسلمانان باشد تا در نهایت امنیت و بقایشان تداوم یابد؛ زیرا منطق نهفته در فرهنگ عشیره‌ای و اندک‌سالاری «حفظ امنیت و حریم حیات طبیعی خود است و مجبورند تعصب درون عشیره‌ای را به‌شدت حفظ کنند و تا می‌توانند ایلات دیگر را ضعیف نگه‌دارند» (Sariolghalam, 2007:58). این فرهنگ، مشارکت سیاسی را محدود، مهندسی‌شده و تابعیتی کرده و رقابت سیاسی را نیز توأم با ستیز، تنش و نزاع می‌کند که حاصل جمع صفر را به همراه دارد. در این منطق «سیاست مسئله‌ای خصمانه تلقی می‌شود که بهترین راه برای تأمین منافع، منازعه و عدم سازش است. این نگرش

منازعه باور و سازش ستیز به‌ویژه در میان گروه حاکم مانع فعالیت تشکیلات و سازمان‌های لازم برای مشارکت و رقابت سیاسی می‌شود» (Bashiriyeh, 2003: 31). در این فرهنگ و خلیات برآمده از آن «سازش به حدی منفی است که به معنای تخلف از اصول تلقی شده و افراد و گروه‌ها به‌جای سازش، ترجیح می‌دهند خطر شکست کامل را بپذیرند» (Javadi, 2015: 279; Bashiriyeh, 2003: 31; Katouzian, 2012: 20-22); هم‌اکنون نیز در میدان‌های مختلف به‌ویژه عرصه سیاست و حکمرانی پیروان ویژه‌ای دارد.

۱-۲. روحیه استبدادی

از مفاهیم بسیار پرتکرار در میدان «خلقیات ایرانی» که تأثیراتی منفی در روند توسعه برای آن مطرح شده، روحیه استبدادی است. این مفهوم که با عناوینی چون استبداد شرقی، استبداد ایرانی، پاتریمونالیسم، نئوپاتریمونالیسم و شیوه تولید آسیایی نیز به کار می‌رود، پیشینه بسیار طولانی دارد و می‌توان آن را تا یونان باستان نیز ردیابی کرد. ارسطو مدعی است که «مردمان شرق که در مناطق گرمسیری زندگی می‌کنند، روحیه سلطه‌طلبی داشته و رعیت و برده‌اند» (Azad Armaki, 2012: 156-157). هرودت نیز به استبداد در ایران به دلیل سیستم آبیاری اشاره می‌کند؛ و این آغازی بود که مورخان در بیان تاریخ ایران همواره به استبداد اشاره کنند که با «ورود مستشرقان اروپایی به ایران، روایت استبدادگونه از نظام سیاسی و جامعه ایرانی دنبال شد و اینان جز استبداد در ایران چیزی ندیدند» (Ibid). یا نخواستند که ببینند. متسکیو، آدام اسمیت، هگل، استوارت میل، مارکس و انگلس، ویتفولگ و ماکس وبر به نحوی از انحا در آثارشان بر ویژگی استبدادی در شرق و ایران تأکید کرده‌اند. در این نوشته‌ها و بسیاری دیگر از آثار نویسندگان ایرانی که «استبداد» نظریه کانونی است، می‌توان تأثیرات آن بر خلیات را استخراج کرد که در ادامه با نهادینگی و تداوم استبداد، خلیاتی ایرانی نیز رنگ و بوی استبدادی گرفته و در مسیر انحطاط و عقب‌ماندگی رفته و بر روند توسعه کارساز شده است. در این میان برخی از نویسندگان نیز چون رضاقلی (1998) و ارونه به ماجرا نگریسته و نه استبداد را عامل خلیات بلکه خلیات را عامل استبداد دانسته‌اند.

فرض اصلی این رویکرد آن است که استبداد موجب «حاکمیت خودمداری» و «تقدم منافع فردی بر منافع جمعی» و «فرهنگ تابعیتی و اطاعت» می‌شود لذا «جامعه استبدادی ایرانی واجد ویژگی‌هایی چون دروغ، نیرنگ، ریا، چپاول، خشونت، تک‌روی، خودخواهی، عدم مسئولیت‌پذیری و عدم روحیه هم‌گرایی و مدارا و عدم اخلاق جمعی و دیگر ویژگی‌های منفی است» (Nazarimaghaddam & Mousavi, 2019:3). بشیریه (2003) این روحیه و فرهنگ را در قالب فرهنگ پاتریمونیالیسم تعبیر می‌کند که ریشه در تاریخ استبداد شرقی و سلطه طبقات حاکم قدیم در ایران، ساختار خانواده، سنن مذهبی و ساختار اجتماعی دارد (p:156) و تحولات مختلف نه تنها آن را دچار تغییر نکرده بلکه باعث تقویت آن نیز شده است (p:30). فرهنگ پاتریمونیال ساخت قدرت را رابطه‌ای عمودی و آمرانه بخشیده (p:31)، به قدرت سیاسی قداست داده، مردم را اتباع حاکم دانسته (p:156)، نگرش مشارکت ستیز را توسعه داده و حاکم را موجودی برتر و بی‌همتا دانسته (p:158) که در این وضعیت افراد می‌کوشند تا به هر نحوی رضایت حاکم (قدرت سیاسی) را به دست آورند. از این رو فضای فرصت‌طلبی، چاپلوسی، فردگرایی منفی و ترس گسترش می‌یابد و توانایی افراد در همکاری و اعتماد نسبت به یکدیگر تضعیف می‌شود و نمی‌توان از رقابت و مشارکت سخن به میان آورد (pp:158-159). از دید بشیریه نظام پاتریمونیال در ایران، چنان تأثیری بر سطح زندگی اجتماعی و اقتصادی گذاشته بود که طبقات مستقلی مانند اشراف، اصناف و روحانیان نیز امکان رشد و تأثیرگذاری بر حدود قطعی قدرت خودکامه پیدا نکرده و اغلب اراده شاه در حکم قانون تلقی می‌شد و همین ویژگی همواره امکان توسعه را حتی از جامعه کنونی ایران گرفته است. زیباکلام (2000: 111-112) در دیدگاهی مشابه می‌گوید: «تمرکز قدرت حکومت در ایران موجب شده در ایران برخلاف جوامع غربی هرگز مجال شکل‌گیری تشکیلات و سازمان‌های صنفی مستقل از حکومت به وجود نیاید. پس مشارکت مردم در امر هدایت جامعه، مدیریت و توسعه آن ناچیز بوده در نتیجه استعدادها و توانایی‌های فردی در ایران کمتر مجال برای شکوفایی پیدا می‌کرد.» بر این اساس خصلت مشارکت سیاسی انقیادی، مشارکت سیاسی محدود، عدم

پاسخگویی مسئولین، عدم پاسخ طلبی از دولت، فقدان شکل‌گیری جامعه مدنی، ستیزه‌جویی و بی‌اعتمادی متقابل مردم و حکومت، قانون‌شکنی که به دلیل ماهیت استبدادی خلیفات ایرانی است، مانعی بر سر راه توسعه به شمار می‌رود.

استبداد و ماهیت استبدادزده جامعه ایرانی و بی‌مفهومی برنامه‌ریزی باعث شده تا ایرانیان به‌نوعی با تقدیرگرایی الهیاتی دچار شده و بر این باور باشند که «آنچه مکتوب است رخ می‌دهد و تقدیر آدم‌هاست که آن‌ها را به مناصب بلند یا به حضيض ذلت می‌رساند» (Rezaei, salehi & Rafieinejad, 2011: 23). این ویژگی در سفرنامه‌های خارجی‌ان نیز به‌وفور دیده می‌شود و ایرانیان را تقدیرگرا و دارای روحیه رضا و تسلیم در برابر امور دانسته‌اند. تقدیرگرایی که منبعث از فضای استبدادی ایران، کشمکش نخبگان و بی‌تأثیری ایرانیان در امور سیاسی و اجتماعی بوده «مانع بروز و ظهور و تداوم نیروهای پویا و فعال در حیات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایرانیان شده است» (Mirzaei & Rahmani, 2008: 62). این که ایرانیان در طول تاریخ استبدادزده، همواره از معادلات سیاسی و اجتماعی بیرون و در مواجهه با بی‌ثباتی و ناامنی بوده و برای بقای خود هم که شده تابع تصمیمات دولت و استبداد دولت می‌شده‌اند، این باور را نهادینه کرده که خود را نسبت به وضع موجود راضی نگه‌داشته تا مبادا وضع از این که هست بدتر شود. قاضی مرادی (2012: 148) از این تحت عنوان «سازگاری با ناامیدی» یاد می‌کند که چنان ما را در بند کرده که انگار قدرت به تصور آوردن وضع بهتر را از دست داده‌ایم.

«پرحادثه بودن، ناامنی، ناپایداری، آشوب و هرج و مرج، کشمکش نخبگان، همواره در تاریخ ایران عواملی بوده که وجود استبداد را توجیه کرده است» (Farasatkah, 2021:123). چرخه استبداد - هرج و مرج در نگاه نظام‌الملک (2005) یکی از مهم‌ترین این توجیحات است. در چنین وضعیتی که استبداد به دلایل مختلف توجیه و تداوم می‌یافت، جامعه، روحیه و خلیفات ایرانی نیز متأثر از آن می‌شد. وضعیت استبدادی «شرایطی را بر جامعه حاکم می‌کند که نقش عوامل تصادفی در زندگی فردی و اجتماعی تقویت شده و از این طریق انقیاد انسان‌ها نسبت به شرایط موجود زندگی‌شان تشدید می‌شود» (Ghazi

(Moradi, 2012: 265) «از دست رفتن تفکر علی» به این معنا که من کاره‌ای نیستم (Farasatkah, 2021:144). روی دیگر این انقیاد و تصادف باوری حوادث است. در این حالت فرد اثربخشی و عزت‌نفس خود را فراموش می‌کند. در این وضعیت مشارکت و رقابت سیاسی نیز معنای واقعی خود را از دست می‌دهد. اگر متأثر از فرهنگ عشیره‌ای، مشارکت، محدود و انقیادی بود اما در وضعیت متأثر از استبداد که تفکر علی نیز از بین رفته است، امیدی برای مشارکت وجود ندارد و نگاه‌ها عمدتاً به آن منفی است و اگر هم رخ دهد نه برای تغییر بلکه عمدتاً برای حفظ وضع موجود و عموماً توده‌ای است. استبداد؛ «تملق، خودمداری، اقتدارطلبی، تک‌مرکزگرایی، رعیت‌صفتی، تقلب، تک‌گویی، فساد، بدگویی و سخن‌چینی را صورت‌بندی می‌کند» (Ibid:207-208). در این وضعیت چه جایگاهی را می‌توان برای توسعه در نظر گرفت؟

۲. پیوند باور انکارانه خلقیات و توسعه

تأثیرگذاری خلقیات در امر توسعه ایران و پررنگ بودن وجوه منفی آن خلقیات، آن‌قدر بازگویه شده که تبدیل به یک مفروض گشته و انبوه مقالات و پژوهش‌ها در این گستره، بیشتر متمرکز بر این مسئله بوده است. این در حالی است که همان‌قدر تحلیل و گزاره اثباتی در مفروض‌باوری «خلقیات» وجود دارد به همان اندازه و حتی بیشتر، گزاره‌های مفروض شکن قابل طرح است. اگرچه می‌توان از زاویه‌ای، «مفروضات» را پذیرفت اما از زاویه دیگر می‌توان همه آن‌ها را رد نمود. در ادامه مختصراً به ۱۰ گزاره در رد خلقیات در جایگاه متغیر مستقل، ارائه می‌شود که هر کدام درخور بحثی مستوفاست.

۲-۱. رویکرد گفتمانی

تیین‌ها از خلقیات ایرانی عمدتاً از سوی غربیان آغاز شد و سفرنامه‌های آنان یکی از مهم‌ترین و پرتکرارترین منابع برای استناد به خلقیات ایرانی است. این مسئله را می‌توان بر اساس رویکرد گفتمانی ادوارد سعید در شرق‌شناسی تحلیل و مفروض‌شکنی کرد. ادوارد سعید (3: 1978) می‌گوید: «شرق‌شناسی یعنی شیوه‌ای غربی برای سلطه، بازسازی و سیطره

داشتن بر شرق... رشته‌ای که فرهنگ اروپایی به واسطه آن توانست شرق را به لحاظ سیاسی، جامعه‌شناختی، ایدئولوژیکی، علمی و ذهنی در طول دوران پس از روشنگری مدیریت و حتی تولید کند». در واقع آنچه سفرنامه نویسان از خلیات گفته‌اند را می‌توان در چارچوب گفتمانی «دیگری فرهنگی» و «موجه نشان دادن پیوند مبتنی بر فرادستی» مفصل‌بندی کرد. محسن خلیلی (2006) در مقاله‌ای با بررسی سفرنامه‌های مختلف انگلیسی‌ها این را مورد بررسی و در پایان ۱۱۴ گزاره از خلیات ایرانی‌ها که در این سفرنامه‌ها مطرح شده را شماره کرده است. خلیلی به این نتیجه رسیده است که «سفرنامه نویسی‌ها و خاطره نگاری‌ها به‌ویژه برای تمدن غرب مهم‌ترین واسطه درک دیگری و ابزار ساختن دنیایی از دیگر بودگی‌ها بر مبنای غرابت و اعجاب بوده‌اند. دنیایی که غرب آن را ساخت تا در آینه آن خودش را بشناسد، بسازد و بر صدر نشاند» (Ibid:138). بر اساس این رویکرد، ایران برای سیاحان و فرستادگان غربی یک ابژه است که با نگاه و سلیقه و یا حتی نیاز خود به شناسایی و معرفی آن پرداختند. به بیان آرتور اسکویار (1995) غرب، جهان توسعه‌نیافته، عقب‌ماندگی و فقر را برای شرق اختراع و قالبی را نهادینه و معرفی نمود تا نیاز خود را برای توسعه پیش ببرد. به بیان رضا براهنی «انسان غربی با روش‌های خاص خود، نخست شرق مرا به غرب تبدیل می‌کند و سپس این شرق غربی شده را همچون یک جسد در آزمایشگاه خود مورد معاینه قرار می‌دهد» (Nabavi, 2021: 231). جوهر این نگاه آن است که غربی‌ها در موقعیت سوژگی، ما را عقب‌مانده و توسعه‌نیافته و سرشار از خلیات منفی تصویر کرده‌اند درحالی که می‌تواند این گونه نباشد. در واقع «ادبیات شرق‌شناسی به شکل مستقیم و تئوریزه شده فرهنگ سنتی کشورهای توسعه‌نیافته را به‌عنوان عامل اصلی توسعه‌نیافتگی، آماج حملات مکتب‌نوسازی قرار داده‌اند... و چنین تبلیغ می‌شود که جوامع سنتی، امروز برای راهیابی به جوامع توسعه‌یافته، باید رها از جامعه سنتی خود، راه امروزین این جوامع را دنبال نمایند» (Farhadi, 2014: 72 & 75). از این منظر نوشته‌ها و تحلیل‌های رویکرد شرق‌شناسی برعلیه خلیات رفتاری ملل شرق از جمله ایران است که می‌توان با شناخت این رویکرد گفتمانی، ردی‌های بر آن صادر کرد.

۲-۲. اعتبار گوینده

اعتبار هر آنچه که از خلقیات ایرانیان به عرض ایرانیان رسانده‌اند - به‌ویژه در چارچوب شرق‌شناسی و نوسازی - از حیث آنچه گفته و آنکه گفته بر ما عیان نیست. میزان اخلاص و راستگویی آنان چگونه قابل‌سنجش است؟ در نگرش و نوشته چه اندازه دقت نظر داشته و بی‌طرف بوده‌اند؟ عموماً آن‌ها فرستادگان دول غربی بوده و اساساً کشورشان با ایران در رقابت، کشمکش و یا مراوده‌ای استعماری بوده، این مسئله چقدر در تحلیل آن‌ها نقش داشته است؟ زیرا «در این که واقعیت شرق و ایران از بسیاری جهات در تاریخ‌خانه ذهن غربیان واژگونه بازتابیده است و این که سوداگران، ماجراجویان و فرستاده‌های سیاسی برای تأمین منافع خود و کشورشان آمده بودند تردیدی نمی‌توان داشت» (Tabatabaei, 2002: 172). در افقی فراخ‌تر نویسنده تا چه اندازه با مردم ایران حشرونشر داشته و میزان آشنایی و آگاهی او از بافت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان چقدر بوده و چگونه توانسته بار معنایی کنش‌های کلامی و کرداری را درک کند و آن‌ها را در بافت فرهنگی ایران به‌درستی تشریح نماید؟ نویسنده تا چه اندازه توانسته به تجربه دست‌اولی از کنش و منش ایرانیان دست یابد. «کسانی که گناه توسعه‌نیافتگی کشورهای نظیر ایران را بر گردن مسائلی همچون محافظه‌کاری و مقاومت در برابر نوآوری، قدرگرایی و یا تکروی، خودمحوری و واپس‌گرایی و عدم‌انگیزه برای پیشرفت، می‌اندازند، سخنانشان برخاسته از تجربه و واقعیت زندگی مردمان این کشورها نیست» (Farhadi, 2014: 84-85). بر مبنای نظریه دریافت و رویکردهای هرمنوتیکی، اعتبار کلام این نویسندگان فهم خود بوده است نه آنچه که بوده است.

۲-۳. میزان فراگیری جمعیت

در تشریح خلقیات ایرانی از سوی نویسندگان مختلف عموماً گزاره‌ها، بیانی فراگیرانه دارد و در بیان خود گستره جمعیتی را مشخص نکرده‌اند. در واقع «مبتدای جمله تحدید حدود نمی‌شود و معلوم نیست خبری که قرار است به مبتدا اسناد شود، دقیقاً به چه کسی، چه کسانی و چه کسری از جماعتی یا ملتی منسوب می‌شود» (Mardiha, 2019: 259). در این

وضعیت ممکن است نویسنده در مقام شاهد عینی یک رفتار را در یکی از مناطق ایران دیده باشد اما آیا می‌توان این را برای تمام مردم ایران و در تمام مناطق تعمیم داد؟ در دوره کنونی ما شاهدیم که چه به طنز و چه جدی هر قوم ایرانی و هر شهر و یا حتی هر روستایی را واجد یک سری ویژگی‌ها و خلیات می‌دانند که متفاوت از سایر نقاط است؛ که اگر این در دوره کنونی راست انگاشته شود طبیعی است در دوران گذشته نیز مصداق داشته است. اگرچه در تعدادی از سفرنامه‌ها به شرح خلیات ویژگی‌های یک شهر و دیار پرداخته شده اما برداشت‌ها از آن عموماً فراگیرانه بوده است. ویلیام جکسون (1978: 67) در معاشرت با مردم تبریز آنان را جذاب و جالب معرفی کرده و از این نتیجه گرفته که ایرانیان مردمانی اجتماعی و مؤدب هستند. ژان دیولافوا (1953: 416) در برخورد با شراب‌خواری و مستی فلسفی و عمدی شیرازی‌ها آن را تعمیم می‌دهد و می‌گوید ایرانی‌ها شرابی را می‌پسندند که زود مستی بیاورد. وی در جای دیگر (p:280) با بررسی مطالعه مردم روستای کناره در مرودشت، ویژگی آن‌ها را برای همه روستائیان ایرانی تعمیم می‌دهد. یا نمونه‌های بسیاری را می‌توان بیان کرد که یک خارجی با یک برخورد و یا قرار گرفتن در یک موقعیت آن را به همه مردم ایران تعمیم داده است. مرتضی فرهادی (2014: 85) در نقد این گونه تعمیم بخشی‌ها آورده است: «انگار [برخی] تحلیل مارکس در مورد بنیادریسم در فرانسه را که در ضمن آن به فردگرایی دهقانان جزء که از رهبران خودکامه‌ای مانند ناپلئون حمایت کرده‌اند را به دهقانان جمع‌گرای ایران که در شروع بذرافشانی حتی برای دزدان ده همسایه نیز بذریاشی می‌کردند، تعمیم داده‌اند.»

۴-۲. جغرافیای سرزمینی و جغرافیای فرهنگی

در بیان خلیات، همواره از «ایرانیان» سخن به میان آمده است. تحلیل‌گران نیز تحولات تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی را عامل این خلیات منفی دانسته‌اند؛ اما این مسئله با یک پرسش محل تردید قرار می‌گیرد که مردم آن مناطقی که سابقاً جزئی از خاک ایران بوده و ایرانی به شمار می‌رفتند و اکنون خارج از جغرافیای سرزمینی ایران هستند؛ این ویژگی‌ها را تماماً دارند؟ آیا روند توسعه سیاسی و اجتماعی‌شان از آن خلیات متأثر است؟

درواقع مراد از ایران در گزاره خلقیات ایرانیان، ایران فرهنگی است یا ایران سرزمینی؟ اگر سرزمینی منظور باشد بررسی‌های علت‌کاوی زمینه‌های خلقیات که به تاریخ و جغرافیا اشاره دارد زیر سؤال می‌رود، زیرا سرزمین ایران در گذشته وسیع‌تر از دوران کنونی بوده است. اگر جغرافیای فرهنگی مدنظر باشد آیا، همین خلقیات در وضعیت امروز آن‌ها نیز اثرگذار است؟

۲-۵. تشابه خلقیات ملل مختلف

بسیاری از خلقیات و روحیاتی که به ایرانیان نسبت می‌دهند، درواقع نه در وجود ایرانیان بلکه در وجود بسیاری از مردم جهان از دیرباز تاکنون بوده است. نمی‌توان این فرض را صادق دانست که ویژگی‌هایی که ایرانیان دارند در وجود غیر ایرانیان نیست. «به‌دشواری می‌توان اوصاف فرهنگی و اخلاقی را یافت که مختص به یک کشور باشد.» (Mardiha, 2019: 267). ناصر فکوهی (17 April 2021) خویشاوند سالاری را پدیده‌ای جهان‌شمول از گذشته تا به امروز می‌داند. حتی در جوامع صنعتی که ادعا می‌شود که شایسته‌سالاری جایگزین خویشاوند سالاری شده اما نگاهی کوتاه به تاریخ معاصر در اغلب کشورهای جهان نشان می‌دهد که این رفتار به‌صورت گسترده‌ای هنوز از پیشرفته‌ترین کشورها تا کشورهای جهان سوم رواج دارد و افراد به صورت‌هایی روابط خویشاوندی خود را بر روابط شایسته‌سالاری در انتقال و حفظ قدرت به کار می‌گیرند. مسئله‌ای که آیزنشتات (1973) در ذیل نئوپاتریمونالیسم آن‌را صورت‌بندی کرده است. حتی در اغلب جوامع سازوکارهایی بسیار پیچیده به وجود آمده که پیر بوردیو (1998)، جامعه‌شناس فرانسوی آن را به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه از طریق کنترل و هدایت نظام آموزشی از پایین‌ترین رده‌ها تا بالاترین آن‌ها، می‌توان نوعی خویشاوند سالاری را شایسته‌سالاری وانمود کرد و کمتر مورد یورش منتقدانی قرار گرفت که معتقدند این فرایند، دموکراسی و دستاوردهایش را نابود می‌کند. در خصوص دروغ‌گویی نیز «روزنامه ساندی تلگراف نوشته است که آمریکایی‌ها روزانه ۲۰۰ بار دروغ می‌گویند. همچنین پژوهشگران دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در تحقیق خود به این رسیده‌اند که هر آمریکایی هر ۸ دقیقه یک‌بار

دروغ می گوید. نتایج تحقیقات در ایتالیا نشان می دهد ۷۰ درصد از مردم روزانه ۵۰ تا ۱۰ با دروغ می گویند» (Kotobi, 1999: 140).

۲-۶. دلایل شکل گیری خلیات

تحلیل گران متعددی پا را فراتر از بیان خلیات گذاشته و به تحلیل چرایی شکل گیری و نهادمندی آن در ایران پرداخته تا از رهگذر آن بتوانند به درک درستی از دلایل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی برسند. فراست خواه (2021) ۵۶ عامل شکل گیری و نهادمندی خلیات ایرانی را شماره کرده است. در اینجا در پی رد این عوامل نیستیم و حتی می توان تعداد آن ها را نیز فزونی بخشید، زیرا در عرصه اجتماعی، هر اتفاقی هر چند کوچک، می تواند مؤثر باشد؛ اما مسئله این است که بسیاری از این عوامل در کشورهای دیگر از جمله کشورهای اروپایی نیز وجود داشته است؛ که در اینجا دو گزاره مطرح می شود نخست آن که این عوامل در کشورهای دیگر نیز باعث شکل گیری این خلیات شده و دوم آن که این عوامل در سایر کشورها بوده اما باعث بروز این خلیات نشده است. اگر گزاره نخست را باور کنیم، جایگاه آن خلیات بر روند توسعه آن کشورها چه بوده و اگر گزاره دوم را فرض بگیریم باید پرسیم که چگونه در ایران این عوامل بر خلیات کارساز شده اما در سایر کشورها این اتفاق رخ نداده است. مطابق با آنچه در بخش نخست مطرح شد هم زندگی عشیره ای و هم استبداد در بخش های مختلفی از جهان از جمله اروپا که عموماً توسعه و دموکراسی بر اساس آن سنجیده می شود، قابل پیگیری است. حداقل تا قرون وسطی، گروه های عشایری در اروپا به ویژه اروپای شرقی بسیار گسترده بودند. سکاها، هون ها، آوارها، پچنگ ها، کومان ها، کالمیک ها، مغول ها، خزرها و بسیاری دیگر از جمله قبایلی بودند که در اروپا تا قرون وسطی نقش آفرین بودند (OP: Paron, 2021: 1-19). ژرمن ها که اروپا را در محدوده میان رودخانه های راین و استولا و میان رود دانوب و دریای شمال و دریای بالتیک اشغال کرده بودند، در تاریخ اروپا به ویژه سده میانه نقش بسیاری داشتند (OP: Heiko, 2021). ژرمن ها و قبایل ۱۳ گانه آن از حیث فرهنگی نیز ویژگی های قابل توجهی داشتند که بسیار شبیه آن دسته از خلیاتی است که در ایران آن را به بافت

عشیره‌ای نسبت می‌دهند. از جمله این که آنان بی‌سواد بودند، جنگ برایشان محترم و پسندیده بود، حس هم‌قبیله‌گی در آن‌ها قوی بود، حس وفاداری نسبت به اشخاص و مافوق بسیار شدید بود، دولت و مرجع قانونی در نظر آن‌ها عرف و عادات پایدار هر قبیله بود، به تقدیرگرایی باور داشتند، به رویکرد تقلب و مشروعیت زورمند باور داشتند. آثار منفی ژرمن‌ها در اروپا پس از سقوط امپراتوری روم غربی به اندازه‌ای بود که تحلیل‌گران این تعبیر را به کار برده‌اند که آن‌ها اروپای غربی را تبدیل به یک‌مشت دهکده کردند (Op: Palmer, 2013).

استبداد، هرج و مرج، ناامنی، کشمکش نخبگان، دولت‌های اقتدارگرا، وضعیت محیطی و تاخت و تاز اقوام و موارد دیگر که در ایران به‌عنوان عاملیت سازنده خلفیات یاد شده، در تاریخ اروپا نیز از جایگاه محکمی برخوردار است. «کدام‌یک از کشورهای جهان در طول تاریخ در معرض چنین حملاتی نبوده‌اند. هر سرداری از اسکندر تا سعد و قاص و از تموچین تا تیمور لنگ، نه‌تنها به ایران بلکه به کشورهای بسیاری حمله کردند. همان‌طور که ایران نیز تنها مورد هجوم نبود بلکه مهاجم هم محسوب می‌شد. از خشایارشا تا محمود غزنوی و از شاه‌عباس تا نادر در کار کشورگشایی بودند» (Mardiha, 2019: 261). همچنین اروپا از حیث حکومت استبدادی، اقتدارگرایی، امپراتوری، جنگ‌های خونین و طولانی‌مدت (که قاعدتاً باید آثار مختلف و منفی‌ای بر فرهنگ و خلفیات اروپایی داشته باشد) تاریخی بس دراز دارد اما این چهره از تاریخ اروپا معمولاً نادیده گرفته و یا حذف می‌شود و یا بارنگ و لعاب‌های دموکراتیک و این که این وقایع اروپا را به سمت دموکراسی و دولت مدرن سوق داد توجیه می‌شود. یا اینکه آن‌چنان در آن تاریخ غور می‌کنند که فی‌المثل، تعامل ساده دو گروه راهزن را مصداق روحیه تاریخی دموکراسی دانسته‌اند. در خصوص ژرمن‌ها که ذکر آن رفت در تاریخ اروپا آمده است: «در میان بسیاری از قبایل، طرز اداره امور عمومی شباهت به دموکراسی داشت با این تفاوت که به صورتی خشن اجرا می‌شد؛ بدین معنی که مردمان آزاد - یعنی آن‌ها که حق حمل سلاح داشتند - در دشت یا بیابان دورهم جمع شده و مشورت می‌کردند» (Palmer, 2013, 37). یا دولت‌های امپراتوری در اروپا تاریخی بس عظیم دارد. تبعیض‌های نژادی، خشونت

گلابیاتورها، دیکتاتورهای سولار و ژولیوس سزار، جنگ‌های داخلی پر شمار و نمونه‌های بسیاری از استبداد و فرهنگ استبدادی در اروپا می‌توان نام برد، اما این ویژگی‌ها که بر اساس رویکرد «انگار باوری» باید بر خلیات اروپائیان تأثیر داشته باشد در کجای تاریخ اروپای مدرن و توسعه‌یافته نقش دارد؟ مسئله این است که چگونه می‌شود که استبداد و هرج و مرج و ناامنی و تهاجمات در ایران باعث شکل‌گیری خلیات منفی و در نتیجه اثرگذار بر عقب‌ماندگی شود اما در اروپا این عوامل تأثیری بر خلیات آن‌ها و روند توسعه نداشته باشد؟ «داده‌های مردم‌شناسی نشان می‌دهد که وجود بقایا و بازمانده‌های ادیان و اعتقادات ماقبل مسیحیت در آغاز رنسانس در اروپا کمتر از جاهای دیگر بوده و هنوز نیز کم‌وبیش از این بقایا قابل مشاهده‌اند» (Farhadi, 2014: 83). در واقع همان‌گونه که تاریخ اروپا سراسر دموکراتیک، توسعه‌یافته، مبتنی بر حقوق شهروندی، تسامح، تساهل، مشارکت و رقابت سازنده نبوده است، تاریخ ایران نیز سراسر استبداد، خشونت و خلیات منفی نبوده است.

از نقطه‌نظری دیگر می‌توان گزاره‌هایی را طرح نمود که انطباق تحلیل‌های گفتمان استبدادزدگی با واقعیت‌های جامعه و تاریخ ایران را رد نمود که این مسئله را نامدار و نظری مقدم (2019)، عنبری (2015) و نظری مقدم و موسوی (2019) اعتبارسنجی و بررسی کرده‌اند. گروه‌های فتوت (Savory, 1996: 161)، عیاران و جوانمردان شهری (Foran, 1999: 85)، سازوکارهای جمعی بازار و استقلال آن‌ها از دولت و دارا بودن مجمع و رئیس و ملک التجار (Polak, 1989; Floor, 1988; Aubin, 1983)، وجود نهاد کلانتر (Kaempfer, 1985)، قدرتمند بودن عرفی نهاد دین و روحانیت، قدرت داشتن نهاد اقوام و ایلات، برخورد مناسب و ملایم با مستخدمین و غلامان (Polak, 1989; Savage Landor, 2010; Wills, 2013)، اقدامات خیرانه وقف و گزاره‌های دیگر عموماً حاکی از وجود نهادهای واسط میان دولت و ملت (جامعه مدنی) و نوعی دموکراسی و فعالیت گروهی است که گسترده نبودن حوزه تأثیر و دخالت دولت استبدادی بر همه شئون اجتماعی و فردی را آشکار می‌سازد.

۲-۷. نقد منطقی گزاره‌ها

یکی از دیگر وجوه «باور انکاری»، نقدهای منطقی است که می‌توان به گزاره‌ای وارد آورد. مرتضی مردیها (2019) در مقاله خود به نقد برخی از این گزاره‌ها پرداخته است. به‌عنوان مثال گفته می‌شود بنیاد خلقیات جامعه ایران در دوره قاجار، ارزش‌های اسلامی بود؛ که این سخن نه درباره ایران بلکه درباره تمام کشورهای اسلامی قابل تسری است. یا در برخی گزاره‌ها ویژگی‌های فرهنگی را با خصوصیت دیگر فرهنگی توضیح داده‌اند. یا در نقد این گزاره که «سرفت و اختلاس ایرانیان جز بی‌ایمانی مردم نیست» آورده است که باید ابتدا نسبتی میان ایرانی بودن و بی‌ایمانی پیدا کرد. اگر بی‌ایمانی خصوصیتی مختص ایرانی نیست باید می‌گفتیم بی‌ایمانان چنین‌اند. یا در نقد خلقیات نفتی که مقصود فراست خواه آن را مطرح کرده است به این اشاره داشته که این تبیین، زمانی پذیرفتنی است که نشان دهد «اقتصاد نفتی» که وصف ده‌ها کشور دیگر غیر از ایران است چگونه در اتصال به برخی شرایط دیگر یک ویژگی ایرانی تولید کرده است. در حقیقت به‌زعم مردیها، در رویکرد انگار باوری، عموماً از خصایصی برای ایرانیان یاد می‌شود که ذاتاً خصیصه‌ای ایرانی نیست و در این صورت، مسئله از اساس منتفی می‌شود.

همچنین مرتضی فرهادی (2014:82) نیز به نقد گزاره‌هایی پرداخته است. وی در نقد نقلی که گفته می‌شود: کم‌توجهی مسلمانان به مال دنیا، مانعی در برابر انباشت ثروت بوده است، می‌گوید: «مگر پروتستان‌تیسیم سازگار با توسعه، برخاسته و زاده آیین کاتولیک نبوده است؟ چگونه خیزش و نوزایی و اصلاحات مذهبی در غرب توانسته بر تاریک‌اندیشی‌های افراطی کلیسایی قرون وسطایی و دنیوی شدن بر رهبانیت و تارک دنیا شدن مسیحایی چیره شود، اما چنین امکانی برای صاحبان مذهبی که رهبانیت پیروان آن ستیزه با سلطان جابر است و باب اجتهاد در آن بسته نگشته، امکان‌پذیر نیست؟»

از دیگر گزاره‌هایی که می‌توان انکار کرد این گویه پرتکرار است که اقتصاد رانتی و نفتی ایران از دوره پهلوی تا به امروز باعث شده که «دولت به‌واسطه منبع درآمدی مستقلی که دارد به مردم پاسخگو نباشد، جامعه را دور بزند، بازی زد و بند به‌واسطه ورود پول زیاد

شکل بگیرد، خلق و خوی زرنگی ایجاد شود» (Farasatkah, 2021:180-181) و مردم نیز از طرفی دیگر خود را وابسته به دولت و نان خور او بدانند. این در صورت بندی فرهنگ سیاسی انقبادی از جایگاه مهمی برخوردار است. در برابر این گزاره این پرسش مطرح می شود که در دوره ای که نفت کشف نشده بود و هیچ جایگاهی در اقتصاد و سیاست ایران نداشت و از منابع مهم تأمین بودجه دولت خراج بود، آیا دولت به مردم پاسخگو بود؟ آیا زد و بند و دلالی و زرنگی وجود نداشت؟ آیا مردم به واسطه خراجی که به دولت می دادند از او پاسخ می خواستند؟

۲-۸. تعابیر دوگانه و زاویه دید

برخی از خلیات منفی ایرانیان که آن ها را از عوامل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی دانسته اند، نه تنها منفی نیست بلکه می تواند کاملاً مثبت و در راستای توسعه باشد؛ اما عموماً به دلیل تفاوت های فرهنگی و عدم درک بافت فرهنگی ایران از سوی خارجیان، متفاوت بودن زاویه دید، عدم توجه به بار معنایی واژگان و رفتارها و حالات روحی روانی نویسندگان و بینندگان، به گونه ای دیگر تعبیر شده است. به عنوان نمونه از ویژگی های ایرانی صبر و حوصله است که می توان در رثای فوایدش قصیده ای بلندبالا سرود، اما از این تقدیرگرایی و خمودی برداشت شده است. مبارزه طلبی و شجاعت به روحیه نزاع و خشونت تعبیر شده است. احترام به پدر و نگه داشتن حرمت بزرگ تر، به پدرسالاری و پذیرش استبداد معنا شده است. زرنگی به معنای آب زیرکاه دانستن تعبیر می شود اما می توان «زرنگی را تدبیری دانست که کنشگر زبردست به کار می بندد تا مانع تعبیر مستقیم کنش هایش شود؛ یا اینکه به طور سنجیده دیگران را به سوی تعبیرهای نادرست هدایت کند، درحالی که خود در تعبیر کنش های دیگران موفق است. چون با این تعریف زرنگی نوعی مهارت محسوب می شود» (Javadi Yeganeh, 2015: 278)

۹-۲. ویژگی‌های مثبت ایرانیان

به همان میزان و بلکه بیش از آنچه از خلفیات منفی ایرانیان گفته شده است، شاهد و مدعا از خلفیات مثبت ایرانیان است؛ که این، هم در ادبیات غنی ایرانیان ردپایی دارد و هم حتی در برخی سفرنامه‌ها و تواریخ اروپایی به آن اشاره شده است. همکاری، هنر، اخلاق، پهلوانی، احترام به پدر، تسامح، عشق، مهربانی، دیگرپذیری، مهمان‌نوازی، نجیب، صبر، انعطاف، نگاه مثبت به آینده، زیرکی و تیزهوشی، شجاعت، وطن‌پرستی، غیرت، مبارزه‌طلبی، حرمت‌نگه‌داشتن، مؤدب، بذله‌گویی، تواضع، شم سیاسی قابل‌تحسین و غیره؛ و در کنار این باید به دین و آموزه‌های دینی نیز اشاره کنیم؛ که ممکن است برخی آن را عامل خلفیات منفی ایرانیان بدانند. درحالی‌که بسیاری از خلفیاتی که بیان می‌شود در دین و مذهب ایرانیان -چه مزدیسنا و چه اسلام- نكوهش شده است. دروغ‌گویی را از خصال ایرانیان دانسته‌اند، درحالی‌که احادیث، روایات و آیات بسیاری در اسلام داریم که آن را نهی کرده و برخی از فقها آن را گناه کبیره دانسته و کلید همه بدی‌ها و مایه نابودی ایمان معرفی کرده‌اند. درزمینهٔ نفس‌مشارکت، کارگروهی و همکاری که یکی از محورهای مهم توسعه سیاسی است و عموماً فقدان آن را در خلفیات ایرانیان شناسایی کرده‌اند، در آموزه‌های اسلام از جایگاه پرارجی برخوردار است. بیان این دو نمونه از آن‌رو بود که اولاً نشان دهیم که خلفیات منفی امری دینی نیست و دوم آنکه به این برسیم که اگر بر کارسازی خلفیات منفی بر امر توسعه و یا عقب‌ماندگی، باور داشته باشیم درواقع باید، کارسازی خصال مثبت را هم‌اندازه‌گیری کنیم و به آن نیز باور داشته باشیم. در حقیقت اگر خصال نیکو ما را به توسعه نرسانده، خلفیات منفی نیز عاملیت عقب‌ماندگی نبوده است. اگر خلفیات منفی عامل عقب‌رفت ما شده، چرا وجه مثبت آن باعث پیشرفت نشده است؟ در این میان اما باید به این نکته مهم اشاره کرد. همان‌گونه که گفته شد از مهم‌ترین منابع تحقیق از خلفیات و آداب رفتاری ایرانیان، سفرنامه‌ها هستند که تعدادشان بسیار قابل‌توجه است، اما این سفرنامه‌ها جملگی به خوی ناپسند و خلفیات منفی ایرانیان پرداخته‌اند و بسیاری وجوه مثبت را هم بیان کرده‌اند؛ اما متأسفانه تنها وجوه منفی آن‌ها به

چشم تحلیل‌گران آمده است. «آنان که فی‌المثل مراسم باران‌خواهی روستاییان ایرانی را می‌بینند اما تمهیدات و کوشش‌های شگفت‌آور ایرانیان را از چندین هزار سال پیش در بستن بند و سد و گوراب^۱ و وجود کوره و میله پنجاه‌هزار قنات به‌اندازه و فاصله رفت‌وبرگشت از زمین تا کره ماه و لایروبی هرانگ^۲ تا کشت کوزه‌ای و کشت سنگ‌چالی و کشت آدوری و هزار صحنه دیگر کار و کوشش آن‌ها را ندیده‌اند و حتی نشیده‌اند، بعید نیست که به بیان چنین نظریاتی بپردازند» (Farhadi, 2014: 86).

۱۰-۲. تمثیلی بودن به‌جای تحقیقی بودن

در بسیاری از منابع که در خصوص خلیقات ایرانی قلم‌زده شده، اثبات ویژگی‌های رفتاری منفی بر مبنای ذکر یک تمثیل، حکایت و یک بیت شعر است که این پایه‌ای تحقیقی و پژوهشی ندارد و از لحاظ علمی استوار نیست (Op: Javadi Yeganeh, 2015: 306).

۳. نهادگرایی و تلفیق دو سطح انگارباوری و باورانکاری

در رویکرد نخست، خلیقات ما ایرانیان متغیری مستقل به شمار می‌رود که بر هر متغیر وابسته‌ای از جمله توسعه کارساز است؛ اما رویکرد دوم، اساساً در «متغیر مستقل بودن» خلیقات، تردید ایجاد می‌کند و با قبول وجود خلیقات منفی و اثرگذاری آن‌ها، ذاتی بودن آن‌ها را نمی‌پذیرد. حال در این میانه و با توجه به تاریخ، نوشته‌ها و زیست اجتماعی که در آن به سر می‌بریم، کدام رویکرد پذیرفتنی است؟ بر پایه رویکرد نخست می‌توان پژوهش‌ها، تحلیل‌ها، پیمایش‌ها و اعتبارسنجی‌های فراوانی به دست آورد که علت‌العلل توسعه‌نیافتگی، فقدان مشارکت و رقابت سیاسی، ضعف دموکراسی و بی‌قوتی مدرنیته؛ به جهت خلیقات منفی ایرانیان است؛ و مطابق با رویکرد دوم نیز می‌توان پژوهش‌ها و تحلیل‌های ارزشمند و راستگویانه‌ای را انجام داد که خلیقات منفی را در جایگاه چرایی عقب‌ماندگی و کم‌رنگی دموکراسی و توسعه سیاسی رد نمود و از پایه نه‌تنها تأثیر اندک،

۱. روشی بسیار مؤثر برای تزریق سیلاب‌ها و باران‌های زمستانی و بهاری به طبقات آبدۀ بالای قنات

۲. محل خروج آب از زیرزمین

بلکه هیچ تأثیری را برای آن قائل نبود. در واقع نه می‌توان آن خلقیات را انکار کرد و نه می‌توان اثربخشی‌های آن را کاملاً پذیرفت.

به این ترتیب منطقی است رویکرد سومی را در جایگاه سطح تلفیق، گزینه کرد تا آن دو شق را پیوند زند. این رویکرد به نظر می‌رسد «نهادگرایی» و «نونهادگرایی» باشد. بر اساس این رویکرد، نهادها در گونه‌های گوناگون از ذهنی‌ترین تا عینی‌ترین آن‌ها، برکنش‌های فردی و جمعی و چارچوب‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اثرگذارند که می‌تواند امکان‌ساز و یا محدودیت‌آفرین باشد. هرچند تکیه بر تمامی وجوه و ابعاد آن در این میدان قابل نقد و نظر و عموماً گمراه‌کننده است؛ اما تکیه بر بخش‌هایی از آن می‌تواند مفید باشد.

بر اساس آنچه گفته شد، خلقیات ما ایرانیان متأثر از ترتیبات نهادی است که در طول تاریخ بازتولید شده است. عواملی که به عنوان عاملیت خلقیات مطرح می‌شود، عموماً ترتیبات نهادی است که رفتارهایی را شکل و اقتضائاتی را رقم می‌زند. زندگی عشیره‌ای یک نهاد است که منطق رفتاری و قواعد بازی خود را دارد و هرگاه عشایر، حکومت را در دست گرفتند، ساخت قدرت سیاسی متأثر از آن نهاد صورت‌بندی و سازمان‌های گوناگون نیز در راستای همان ترتیبات نهادی عمل کرده‌اند. استبداد نیز گونه‌ای از نهاد است و رفتارهای خاص خود را ایجاد می‌کند. بر اساس این رویکرد «خلق و خوی مردم پاسخی است به محیط‌های اجتماعی و جامعه و هر محیطی یک میدان بازی است و هر موقعیتی یک منطق دارد» (Farasatkhah, 2021:159). با این نگاه تمامی خلقیات منفی که از ایرانیان شماره شده، متأثر از ترتیبات نهادی بوده است. مثلاً «دروغ‌گویی، تعارف، چرب‌زبانی، تقیه و مواردی این‌چنینی ناشی از زیست ترس‌آلود در شرایط استبداد و ناامنی بوده است» (Javadi Yeganeh, 2015: 308). ماروین زونیس (2008) نیز معتقد است که در شرایط استبداد و ناامنی، تنها امری که به ایرانیان می‌تواند اندکی اطمینان خاطر بدهد، تأمین مالی است و همین دلیل حرص مداوم برای کسب پول در تمام طبقات اجتماعی است.

ترتیبات نهادی استبداد و بازتولید هزاران ساله آن باعث شده است تا ایرانی، جسارت بروز خود را از دست دهد و در نتیجه میزان هم‌رنگی او با محیط (به تعبیر بازرگان، سازگاری ایرانی) بیش از حد باشد. این «سازگاری، ترس و فقدان جرئت باعث می‌شود تا چند فرد اندک ولی خودمدار، همه جمع را به رنگ خود کنند. خود رفتاری غیرهمیارانه در پیش گیرند و دیگران نیز یا تابع آن‌ها می‌شوند یا به دلیل قصد انتقام‌گیری، مشابه رفتار آن‌ها را انجام می‌دهند» (Javadi Yeganeh, 2015: 309). در واقع وقتی دولت و ساخت قدرت، مشارکت ستیز باشد و منطق بازی نیز برد - باخت باشد، هم راه‌بندی بر توسعه می‌شود و هم در زندگی اجتماعی اقتضائات خود را پیاده می‌کند.

نهادگرایی را می‌توان در برخی از سفرنامه‌ها هم پی گرفت. سرجان ملکم (1867: 320) می‌نویسد: «دروغ‌گویی و دورویی ایرانیان ضرب‌المثل است اما خود آن‌ها می‌گویند که این به سبب طرز حکومت و نتیجه وضع رعیت است». الکسیس سولتیکف (70: 1828) روحیه حسادت، ریا و فریبکاری ایرانیان را به تنگ‌دستی معیشت و نداشتن تأمین زندگی و برآورده نشدن نیازهای آن‌ها مرتبط می‌سازد. گوینو (10-7: 1855) دورویی و ریاکاری ایرانیان را به دلیل ترتیبات نهادی دوره ساسانیان و موبدان زرتشتی می‌داند که با بی‌رحمی مخالفان مذهبی خود را آزار می‌داند و افراد هم برای هم حفظ جان خود سکوت می‌کردند و پنهانی شعایر مذهبی خود را انجام می‌دادند.

لرنر (555-558: 2002) نیز دیدگاه‌های مشابهی را مطرح می‌کند وجود ناامنی چند قرنی که مسئله‌ای مهم در ترتیبات نهادی به‌ویژه در نوع رسمی آن است را دلیل رفتارها می‌داند. ناامنی موجب سوءظن می‌شود، حکومت به یک مسابقه توطئه تبدیل می‌شود که در آن کسانی بازی می‌کنند که بتوانند خوب از عهده توطئه برآیند. دروغ‌گویی به‌عنوان روش دفاع از خود در برابر محیط مبتلا به ناامنی مزمن، یک خود - سیستم شدیداً بی‌ثبات را موجب می‌گردد. در این شرایط «امکان راست گفتن برای مردم معمولی وجود ندارد؛ و دروغ ساختاری نجات‌بخش است. ایرانی دروغ می‌گوید، ولی دروغ‌گو نیست، شرایط اجتماعی و محیط اجتماعی است که او را وادار به دروغ می‌کند» (Javadi Yeganeh, 2015: 305).

حسین بشیری (Bashiriyeh, 2003: 155-168) در بحث موانع توسعه سیاسی ایران، فرهنگ سیاسی نخبگان را یکی از موانع ۳ گانه می‌داند اما تحلیل نهایی‌اش به نهاد باوری سوق می‌یابد. وی با نقد فرهنگ سیاسی پاتریمونیال ایران، بر این باور است که آن به وسیله متغیرهای دیگر مانند رابطه عمودی قدرت و شیوه اعمال قدرت، تقویت و حفظ می‌شود. وی در اثبات این استدلال از مفهوم «جامعه‌پذیری ثانویه» استفاده می‌کند. مفهومی که به خوبی کارسازی نهادها را بر خلقیات تبیین می‌کند. به زعم بشیری گسترش بی‌اعتمادی و بدبینی به قدرت در واکنش به تجربه عملکرد ساخت سیاسی قابل فهم و انتظار است که این خود در فرایند جامعه‌پذیری ثانویه رخ داده و به علاوه نباید نقش نظام و ساخت سیاسی تاریخی را در همین زمینه نادیده گرفت و آن را به حساب فرآیند جامعه‌پذیری اولیه چون فرهنگ، مذهب، خانواده گذاشت. در واقع نباید این را فراموش کرد که قدرت سیاسی که خود به مثابه یک نهاد است مجرای جامعه‌پذیری و فرهنگ پذیری ثانویه است و دست کم همپای مجاری جامعه‌پذیری اولیه عمل می‌کند.

بر اساس آنچه گفته شد، ترتیبات نهادی به ویژه از نوع رسمی آن چون قوانین، مصوبه‌ها، آیین‌نامه‌ها، اعمال سازمان‌ها و ساختارهای سازمانی، امری مؤثر در شکل‌گیری خلقیات و الگوهای رفتاری هستند. از این رو خلقیات خود متغیری وابسته است که با توسعه و تغییرات نهادی به نفع دموکراسی می‌تواند تغییر کند. اگر نهادهای ما مشارکت‌پذیر و رقابت‌آفرین باشند، فرهنگ سیاسی و خلقیات اجتماعی ما نیز در همان مسیر تغییر می‌کند. از این منظر، نونهادگرایی با نظریه ناهمسازی ادراکی هم‌راستا می‌شود که بیان می‌دارد «زمانی که انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که میان باور و گرایش او و واقعیات موجود ناسازگاری وجود دارد، در عمل به واقعیت تن می‌دهد... با به بیان هیرشمن وقتی که افراد در وضعیتی قرار گیرند که به عمل در مسیری معین مجبور باشند، مثلاً عمل در جهت توسعه، ناچار ارزش‌ها و باورهای خود را فرومی‌گذارند و رفتار جدیدی از خود بروز می‌دهند» (Farhadi, 2014: 83).

مثال‌های بسیاری را می‌توان در جامعه امروز ایران آورد که چگونه گونه‌هایی از ترتیبات نهادی، موجد فراگیری نوعی از خلیقات در هر دو وجه مثبت و منفی شده است. فرایند گزینش در ادارات، یکی از حوزه‌هایی است که به شدت دروغ‌گویی و دورویی را ترویج می‌دهد که گاهی منجر به جذب کم مایگان فرصت‌طلب و دفع پرمایگان توانمند می‌شود. هژمونی و نهادینگی نگرش ظاهرینی و رعایت متظاهرانه مناسک و تشریفات ویژه تا چه اندازه سالوس منشی و ریاکاری را افزون کرده است. متأسفانه این تا آنجا پیشرفته که از مسلمات انگاشته شده به نحوی که رعایت آن گاهی معبر امن نفوذ جواسیس به ارکان حساس گشته و نابکاری در مقام سوگلی کارگزاری، محترم شمرده می‌شود و در مقابل، احدی که این تشریفات و ظواهر را پاس ندارد، با گونه‌های مختلفی از برچسب روبرو می‌شود.

برخی از ترتیبات موجود در روند قضایی نیز منجر به این می‌شود تا متهمی با این که می‌داند بی‌گناه است، دست به انواع دروغ‌گویی بزند تا بتواند خود را تبرئه کند، زیرا برای راست‌گویی خود مستندی ندارد. قوانین و ترتیبات حاکم در بروکراسی ما شاید از همه مسئله‌دارتر باشد. شیوه پرداخت حقوق کارمندان در برخی ارگان‌ها باعث می‌شود تا افراد در ایفای نقش اداری خود کاهلی پیشه کنند و به جای آنکه به حسن انجام کار متعهد باشند، به حضور فیزیکی در بازه زمانی مقرر بسنده کنند. در بسیاری ارگان‌ها میزان اضافه‌کاری به نسبت مساوی بین همه کارمندان پرداخت می‌شود و انجام کار اضافه‌مبنای پرداخت نیست. یا کارمندان در پایان ماه حقوق خود را بی‌کم‌وکاست دریافت می‌کنند و در این فرایند نه پاداشی برای کسی که بهتر انجام‌وظیفه کرده است و نه تنبیه برای کسی که کاهل بوده و معمولاً با تذکر و یا درج در پرونده مختومه می‌شود. این تفاوت‌ها حتی در بین کارمندان رسمی شدیدتر است زیرا در نظام اداری ما تقریباً هیچ کارمند رسمی را نمی‌توان به دلیل کاهلی و سستی و رفتار ناپسند با شهروندان، اخراج کرد یا حقوق و مزایای او را قطع نمود و این حاشیه امنی برای تبلی، بی‌نظمی، بی‌انجامی و وظیفه، سرگردان کردن ارباب‌رجوع، هدر دادن وقت شهروندان ایجاد می‌کند. طبیعی است در این وضعیت

خروجی رفتار چه خواهد بود و چه نتایجی را به بار خواهد آورد. شاید بسیاری با این گونه افراد روبرو شده باشند که فردی خلاق، پرکار و متعهد بوده، اما پس از استخدام در یک ارگان به دلیل بی‌تفاوتی بالادستی‌ها و قواعد و ترتیبات خاص حاکم، خلاقیت و تعهد وی تحلیل رفته است. یا در بررسی برخی از قوانین به‌راحتی می‌توان مواردی را یافت که رانت و رشوه را در سیستم اداری توسعه می‌دهد یا برای فرار از عقوبت آن، انواع و اقسام تبصره‌ها و ماده‌ها را پیش‌رو قرار می‌دهد. نظام بانکداری ما و سخت‌گیری شدید در اخذ وثایق از جمله دریافت توأمان چک، سفته، تعهد حسابداری و چندین ضامن کارمند و کاسب، القاکننده این باور است که جمله ایرانیان طرار و دست‌کج هستند و همین تعمیق بی‌اعتمادی به رابطه بین شهروندان نیز گسترش می‌یابد که همه در نگاه هم انسان‌هایی غیرقابل اعتماد هستند.

از دیگر سو ما شاهدیم گاهی قواعدی از سوی دولت و دستگاه‌ها حکم‌فرما می‌شود که یکی از ویژگی‌های اخلاق اجتماعی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به‌عنوان نمونه از خلقیات منفی ما بی‌مبالاتی در صف انتظار است که خصالی چون لاقیدی، رانت‌پروری، بی‌عدالتی و دروغ‌گویی را پرورش می‌دهد. فرد برای آنکه که ثابت کند نوبت اوست، از هیچ رفتاری ولو ناپسند دریغ نمی‌کند، یا وقتی بتواند صف را بشکافد و پیش برود خود را زرننگ می‌پندارد و سرخوش از اینکه توانسته حق دیگران را زیر پا بگذارد؛ اما یک تصمیم، برانگیزاننده برای کاهش آن خصلت شد و آن سامانه نوبت‌دهی بود که در بسیاری از مراکز عمومیت یافت و مردم نیز با جان‌ودل به آن تمکین کردند و سلسله‌ای از تغییرات را به همراه داشت. اگر فردی ساعت‌ها در بانک منتظر باشد، گلایه‌ای نخواهد داشت زیرا «مردم مطمئن شده‌اند که ساختار حامی آن‌هاست. این تغییر رویه نشان می‌دهد که اصلاح ساختارها چگونه می‌تواند به بهبود وضعیت اجتماعی منجر شود. از این‌رو، نصب سرعت‌گیرهای متعدد، نصب دوربین در معابر پرتردد، استفاده از پارکومتر به‌جای پارکبان» (Javadi Yeganeh, 2015: 311)، قوانین برای بستن کمر بند ایمنی، قانون جدید چک،

نکشیدن سیگار در فضاهای عمومی بسته و ده‌ها مورد دیگر، جملگی در دایره تغییرات نهادی و آثار آن بر تغییر خلییات است.

اثر نهادی یک تصمیم هم از بعد فردی، هم از بعد جمعی و هم پیوستار برهم‌کنش آن‌ها قابل توجه است. در سطوح خرد رفتار پدر، مادر و خانواده می‌تواند مؤثر بر خلییات فرزندی باشد که در مدرسه، باشگاه، آموزشگاه، خیابان، محیط کار، برانگیزنده باشد و محیطی را تقویت یا تخریب کند. در افقی بالاتر وی با قرار گرفتن در موقعیتی تأثیرگذار، تصمیمات سازنده یا مخرب بگیرد. رهبران انقلابی و کاریزما نمونه‌ای چشمگیر از اثر نهادی یک فرد است که چگونه یک‌تنه ساختارها، نهادها، قوانین، رفتارها، ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه را زیرورو می‌کنند و جامعه‌ای را به توسعه یا عقب‌رفت رهنمون می‌سازند. در مقابل نیز یک تصمیم‌سازمانی، یک اجماع گروهی در سطح کلان نیز می‌تواند رفتارهای خرد و فردی را متأثر کند. پس آنچه اهمیت دارد باور به ممکن بودن تغییرات نهادی در هر سطحی است.

بحث و نتیجه‌گیری

نهادگرایی شاید شاه‌کلید درک رفتارها، کنش‌ها و خلییات باشد. همه دیده‌ایم انسان‌هایی آرام، متین و صبور را که چگونه متأثر از یک الزام بیرونی از کوره در می‌روند و رفتاری متفاوت نشان می‌دهند. احتمالاً همه دیده‌ایم دانش‌آموزی را که در کلاس دو معلم متفاوت، رفتاری متفاوت در پیش می‌گیرد. همه دیده‌ایم و یا شاید تجربه کرده‌ایم که ما آدم‌های باوقار و دموکرات چگونه با اعلام گران شدن کالایی، به فروشگاه‌ها حمله می‌کنیم و جز به خودمان به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کنیم. ممکن است دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که در طول جنگ ۸ ساله با عراق، قلدرها و چاقو به دستانی چگونه منقلب شده و سر به وادی دیگر نهادند. این گزاره‌ها بیانی ساده از نهادگرایی بود که چگونه رفتارهایی را ولو موقت خلق می‌کند و آثار متفاوتی را بر جای می‌گذارد و همین دستاویز این نوشتار بود تا خلییات ایرانی را بازشناسی نماید.

عموماً آنچه که از خلقیات و خصال رفتاری ایرانیان به‌ویژه در ارتباط با توسعه و عقب‌ماندگی گفته‌شده اثرگذاری منفی بوده است. این ادبیات آنقدر واگویه شده که به‌مثابه مبنایی برای تحلیل‌های دم‌دستی و کوتاه‌بینانه مورداستفاده قرار می‌گیرد و حتی در لطیفه‌های دوستانه، نماهنگ‌های طنز و کوتاه‌نوشته‌های فضای مجازی نیز حضور پررنگ و فراگیری دارد. فرآورده‌های علمی نیز آنقدر به این دامن زده‌اند که خواسته یا ناخواسته پای‌درکاب اسب خودخواه نوسازی و شرق‌شناسی کرده‌اند و برعلیه خلقیات ایرانی تازش‌ها روا داشته‌اند. این، نقطه آغاز این مقاله بود که خلقیات ما چه تأثیری بر روند توسعه و عقب‌ماندگی داشته و دارد. آیا آن‌چنان که مکرر گفته‌شده خلقیات ایرانیان کارساز بر توسعه‌نیافتگی است، یا می‌توان آن‌انگار باور را به زیر کشید و همه آن‌ها را انکار کرد. مطالعات اکتشافی پاسخ به این دغدغه، ما را به این رهنمون ساخت که نه می‌توان تأثیر منفی خلقیات ایرانی بر روند توسعه را نادیده گرفت و نه می‌توان به مثال‌های نقض و انکارباور آن بی‌اعتنا بود. از این رو با طرح نونهادگرایی سعی در تلفیق آن دو باور کردیم و فرضیه خود را در انداختیم.

به این ترتیب این مقاله در بررسی جایگاه «خلفیات ایرانی» در میدان «توسعه و عقب‌ماندگی» از رویکردی ۳ سطحی بهره برد. در رویکرد نخست، خلقیات را در جایگاه متغیر مستقل قراردادیم که بر این پایه، خلقیات منفی ایرانیان از دلایل عقب‌ماندگی و فقدان توسعه به‌شمار می‌رود و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و بایان شعارهایی از خصال نیکو، بر آن سرپوش گذاشت؛ اما در سطح دوم با ارائه گویه‌های باورانکار، رویکرد نخست را به چالش کشیدیم و بیان داشتیم که خلقیات تأثیری در روند توسعه نداشته و اگر نمونه‌هایی برای آن وجود دارد با رویه‌ها و مثال‌های نقض پرشماری روبروست. همچنین اگر بر کارسازی خلقیات منفی باور داشته باشیم باید به اثرگذاری وجوه سودمند و بقایای رفتاری کارگشا نیز اعتنا کنیم. در این سطح، خلقیات را در جایگاه متغیر مستقل زیر سؤال بردیم؛ اما در سطح سوم با طرح عدم انکار خلقیات منفی ایرانی و عدم پذیرش منطق اثرگذاری آن‌ها، رویکردی تلفیقی را پیش رو قراردادیم که «خلفیات منفی ایرانیان» را ذاتی، ایستا،

موروثی و صرفاً ایرانی نمی‌داند و وجه تأثیرپذیری آن‌ها را بیش از تأثیرگذاری می‌پندارد به این معنا که در تحلیل توسعه، خلیقات در جایگاه متغیر وابسته است. از این رو روندهای توسعه و ترتیبات نهادی است که می‌تواند بر خلیقات اثر داشته باشد. به بیانی دیگر یک تصمیم کوچک می‌تواند نتایج سرنوشت سازی را به همراه داشته باشد. از این رو شاید برای تحلیل توسعه و چرایی قوت و ضعف آن نبایست به مقوله خلیقات آن‌هم به‌عنوان متغیر مستقل ورود کرد که اگرچه ما را به نتیجه دلخواه می‌رساند اما به مسیری پر از تناقض می‌کشاند.

پیروی از اصول اخلاقی پژوهش

متعهد هستم که تمامی اصول اخلاقی پژوهش در این مقاله پاس داشته شده است.

حامی مالی

این پژوهش هیچ‌گونه حمایت مالی از هیچ نهادی نداشته است.


تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

تشکر و سپاسگزاری

از اساتید گرانقدر دکتر «مسعود اخوان کاظمی» و «دکتر سید شمس‌الدین صادقی» که پشتیبان من در تحقیق و نگارش این مقاله بودند، کمال تشکر را دارم. همچنین لازم است قدردان صبوری و همراهی سرکار خانم خدنگ مسؤل کتابخانه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی نیز باشم.

ORCID

Seyed Abbas Hoseini  <https://orcid.org/0000-0002-7598-7765>
Davarani



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

References

- Acemoglu. D & J.A. Robinson. (2014). Why Nations Fail. Translated into Persian by M.mirdamadi & M Naeimipour. *Rozaneh Publication*. [in Persian]
- Alamdari. K. (2000). Why Iran Lagged Behind and the West Moved Forward. Tehran: *Tosee publications*. [in Persian]
- Almond. & B. Powell. (1966). *Comparative Politics: Developmental Approach*, Cambridge University Press
- Anbari. M. (2015). Sociological evaluation of “Iranian Despotism” theory for studying historical development of Iran. *Sociological Review*. V2. N1: 51-76. [in Persian]
- Aubin. E. (1983). Persia today. Translated into Persian by Ali Asghar saeedi. Tehran: *Zavar Publication*. [in Persian]
- Azad Armaki. T. (2012). Intellectual foundations of Iranian society theory. Tehran: *Elm Publication*. [in Persian]
- Bashiriyeh.H. (2003). Obstacles to political development in Iran. Tehran: *Gham-e-Noor publication*. [in Persian]
- Bourdieu. P. (1998). *Practical Reason: On the Theory of Action*. Translated by Randal Johnson. Stanford University Press.
- Chalabi. M. (1996). Sociology of order. Tehran: *Ney publication*. [in Persian]
- Dieulafoy.J. (1953). Dieulafoy 's travelogue. Translated into Persian by H.Farehvashi. Tehran: *Khayam publications*(Bookstore). [in Persian]
- Eisenstadt. S. (1973). *Traditional Patrimonialism and Modern Neopatrimonialism*. NewYork: Sage Publications.
- Escobar. A. (1995). Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World ,Princeton: *Princeton University Press*.
- Fakouhi. N. (2021). Anthropology of everyday injuries (10): *nepotism*. *Nasser Fakouhi's website* (<https://nasserfakouhi.com>). [in Persian]
- Farasatkah. M. (2021). *We, Iranians*. Tehran: Ney publications. [in Persian]
- Farhadi. M. (2014). Industry against Tradition: Pathology of the Development Trend in Iran. *semiannul journal of Indigenous knowledge*, VI. N1:71-131. [in Persian]
- Fazeli. M. (2021). *Iran on a razor's edge*. Tehran: Rozaneh publications. [in Persian]
- Floor. W. (1988). social history of Iran in the Qajar era. V1. Translated into Persian by A. Serri. Tehran: *Tous publications*. [in Persian]
- Foran. J. (1999). Fragile Resistance: Social Transformation in Iran From 1500 to the Revolution. Translated into Persian by A.Tadayon. Tehran: *Rasa publications*. [in Persian]
- Ghazi Moradi. M. (2012). *Dictatorship in Iran*. Tehran: Ketab_e_Ameh publications. [in Persian]

- Gobineau. J. (1977). *Three years in Asia*. Translated into Persian by Z.Mansouri. Tehran: Farrokhi Press Institute. [in Persian]
- Gundel. J. K. Hedberg. N. & Zacharski. R. (1993). Cognitive status and the form of referring expressions. *Language*. 69:274-307.
- Hedberg. Nancy. (2013). Applying the Givenness Hierarchy Framework: Methodological Issues. Simon Fraser University. *Access in* https://www.sfu.ca/~hedberg/Hedberg_Japan_paper_revised.pdf
- Heiko. S. (2021). *Germanic people from the point of view of archeology*. Berlin: de Gruyter publications. [in German]
- Jackson.W. (1978). Jackson's travelogue: Iran in the past and present. Translated into Persian by M.Amiri & F.badreie. Tehran. *Kharazmi publication*. [in Persian]
- Jamalzadeh. M.A. (1966). *The morality of us Iranians*. Tehran: Iranian issues magazine publications. [in Persian]
- Javadi Yeganeh. M.R. (2015). negative morality of Iranians; *National character or social status*. In G.R. Ghafari & M.R Javadi Yeganeh. A collection of articles on the country's social status report. V1. Tehran: The Social Council of the country and the Research Institute of Cultural and Social Studies: 261-322. [in Persian]
- Kaempfer. E. (1985). Kaempfer 's travelogue. Translated into Persian by K. Jahandari. Tehran: *Kharazmi publications*. [in Persian]
- Katouzian. H. (2012). *he Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran*, Translated into Persian by H. Shahidi. Tehran: Markaz Publications. [in Persian]
- Khalili. Mohsen. (2006). Critique of Englanders other Iranology. *Political science research*. 2: 166-138. [in Persian]
- Kotobi. M. (1999). The place of lies and its behavioral patterns in our social relationships. *Journal of Social science letter*. 12: 137-156. [in Persian]
- Landor. A.H.S. (2010). In the Forbidden Land. Translated into Persian by A.A. Rashidi. Tehran: *Etelaat publications*. [in Persian]
- Lerner. D. (2002). The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle Eas, Translated into Persian by G.Khajesarvi. Tehran: *Research Institute of Strategic Studies publications*. [in Persian]
- Malcolm. J. (1867). *History of Iran*. Translated into Persian by Mirza heyrat. Lithograph of India. [in Persian]
- Mardiha. M. (2019). Temperament Genre: An Explanatory View. *Quarterly Journal of Social Studies and Research in Iran*. V8. N2: 257-278. [in Persian]
- Mirzaei. H. & J.Rahmani. (2008). Iranians Culture and Personality in Foreign Itinerary. *Journal of Iranian Cultural Research*.3: 55-77. [in Persian]

- Nabavi. N. (2021). *Intellectuals and the state in Iran*. Translated into Persian by Hasan Fesharaki. Tehran: shiraze publications. [in Persian]
- Namdar. M. & J.Nazarimoghaddam. (2019). Validation of the Ttheory of "Oriental Ddespotism" in Uunderstanding Ssocial Ddevelopments in Iran. *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*. 64: 207-230. [in Persian]
- Nazarimaghaddam. J & S.H. mousavi. (2019). A Reflection on the "Tyranny-centric Disposition of Iranians" Theory Based on Folk Literature with a Look at Tales of Gallantry and Trade. *Social sciences*. 85: 1-33. [in Persian]
- Nizam al-Mulk. (2005). *Siyasatnama*. Tehran: Amirkabir publications. [in Persian]
- North. D. (1999). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Translated into Persian by M.Moeini.Tehran: the Program and Budget Organization Publications. [in Persian]
- Palmer. R. (2013). *A History of the Modern World*. McGraw-Hill.
- Paron. A. (2021). *The Pechenegs: Nomads in the Political and Cultural Landscape of Medieval Europe*, Translated by T. Anessi Leiden. Boston: Brill.
- Polak.J.E. (1989). *Iran and Iranians*. Translated into Persian by K.Jahandari. Tehran: Kharazmi publication. [in Persian]
- Pye.L & S. Verba. (1965). *political culture and political development*. prinston: prinston university press.
- Rezagholi. A. (1998). *Sociology of Killing of Elite*, Tehran: Ney Publishing. [in Persian]
- Rezaei. A.A & S.R. salehi & A.A.Rafieinejad. (2011). Cultural barriers in the political development in Iran and management strategy in this area. *Journal of cultural management*. 11: 15-32. [in Persian]
- Saïd. E. (1978). *Orientalism*. new York: Pantheon Books.
- Saltykov. A. (1957). *Travel to Iran*. Translated into Persian by M.Saba. Tehran: Book translation and publishing company. [in Persian]
- Sariolghalam. M. (2007). Iran's political culture. Tehran: *Research Institute of Cultural and Social Studies of the Ministry of Science*. [in Persian]
- Savage Landor. A.H. (2013). *Across Coveted Lands*. Translated into Persian by A.A. Abdorashdi, Tehran: Etelaat publishing company. [in Persian]
- Savory. R. (1996). *Iran Under the Safavids*. Translated into Persian by K. Azizi. Tehran. Markaz publications. [in Persian]
- Shamsoddini. A. (2011). General Election and Tribalism With Focus on Election Process of Fiveth to Eighjt Assembly of Islamic Council in Election Domain of Mamassani. *Journal of law and politics*. 14: 11-40. [in Persian]

- Tabatabaei. S.J. (2002). On Iran: An Introduction to the Theory of Decline of Iran. Tehran: *Negahemoaser publications*. [in Persian]
- Watson. G. (1978). *History of Qajar era Iran*. Translated into Persian by V. Mazandarani. Tehran: Amirkabir Publications. [in Persian]
- Wills, C.J. (2010). *The Land of the lion and the sun, or, modern Persia*. Translated into Persian by G. Gharegozlou. Tehran: Eghbal Publications. [in Persian]
- Zibakalam. S. (2000). *How Did We Become What We Are?*. Tehran: Rozaneh publications. [in Persian]
- Zonis.M. (2008). *Political Elites and Political Cynicism in Iran*. Translated into Persian by P. Salehi. Tehran: Chapakhsh publications. [in Persian]



استناد به این مقاله: حسینی داورانی، سیدعباس. (۱۴۰۱). بازشناسی «خلفیات ایرانی» در میدان «توسعه و عقب‌ماندگی»، فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۹(۹۶)، ۲۰۳-۲۴۲.

DOI: 10.22054/qjss.2023.70068.2566



Social sciences is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License...